پایان بعضی از آن دیگر

بازدید شد
۱۳۸۴

کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی
ش - م
۱۰۲۲۱
فیلمو تیکی تاسیس ۱۳۶۲

کتابخانه مجلس شورای ملی
شماره ثبت کتاب ۶۶۹۴۳
کتاب حقیقة الامر
مؤلف میرزا رفیع الدین نظام العلماء طباطبائی تبریزی (۱۳۰۳)
موضوع
شماره قفسه ۶۸۱۶ ۱۰۲۲۱

بازدید شد
۱۳۸۴

خطی «فهرست شده»
۱۰۲۲۱

هذا کتاب حقیقة الامر

بسم الله الرحمن الرحیم

الله نزل احسن الحدیث کتابا متشابها مثانی تقشعر منه جلود
الذین یخشون ربهم ثم تلین جلودهم وقلوبهم الی ذکر الله یهدی
به من یشاء ومن یضلل الله فما له من هاد شکر و سپاس خداوند
یرا ست که ابواب لطف و کرم و جودی کافه امم باز فرموده
و مجاهدین جاهدوا فینا لنهدینهم سبلنا سالکین و مجاهدین را
بمطلوبات خود هدایت نموده و صلوة و سلام بحضرت خاتم
و آل و اولاد او باد که ابواب کرم سید اولیا و نعم وبعد راقم
اوراق بعرض طالبان حقیقت و سالکان طریقت میرساند
که چون در باب تزکیه نفس و سلوک و عمل و تکمیل قوای حیوانی
و انسانی و تحصیل رزق و کسب مایه معیشت مردم را در اختلاف
شدید دیدم بعضی میکفت سعی و تلاش عباد را هیچ چه اثری
مترتب نیست برای اینکه انچه خدا خواسته و مشیت برآن
علاقه گرفته لامحاله بظهور خواهد رسید و هرچه که خداوند نخواسته

و مقدر نفرموده هرگز بوجود نخواهد آمد در اینصورت سعی بنده
هیچ حاصل و زحمت او بیجاست میگویند اشکارا می بینیم که شخصی
درباب مطلبی هر قدر کوشش میکند و سالهای سال برای انجام
ان خود را بزحمت و مرارت میاندازد هیچ چه از آن زحمات
اثری نمی بیند شخص دیگر بدون همه زحمت و تعب بهمان
مطلب میرسد پس بی اسباب و وسایل فقط سودی ندارد بسا
میشود که شخص بی جمع نمودن مقدمات مقصودی استمرار میبرد و
ثمری نمی بیند و بسا میشود که هرگز در فکر تحصیل مقدمات نبوده
خود بخود اسباب غیبیه فراهم آمده مطلوب او بعمل میاید با اینکه
در نظر اهل ظاهر آنطور فراهم آمدن اسباب خلاف عادت بلکه
غیرممکن مینمود و گروهی بخلاف اینطایفه خودبینانند که بظواهر
اسباب و وسایل اعتماد کلی و اعتنای زیاد دارند و اثار را منوط
بکسب و سعی خود میدانند میگویند خدا روزی را از روزنه خانه برای
شخص نمیاندازد و بی سعی و بی زحمت بید بهر چه شخص عاید شود
از اسباب ظاهری خواهد بود عیب کار اینها این است که نظرشان
در تکون وجود مسببات منتهی بر اسبابست و باسباب استقلال
نظر دارند و از مسبب الاسباب غافلند اگر بعض اوقات منطوق

ایشان بخلاف این باشد محض قول است در مقام دید و نظر
ازین حالت جدا نیستند شعر مدار دو چشم اهل ظاهر که
از ظاهر نبینند جز مظاهر و بمحض قول ظاهری اعتباری
نیست پس اگر شخصی بگوید من از این طایفه نیستم و آثار را
از مؤثر حقیقی می بینم و امورات را بسته بمشیت او میدانم باید
بفعل و عمل او نگاه کرد که فعل محک و عیار قلب است اگر
در واقع نظر بمؤثر غیبی است و اعتماد بظواهر نیست پس این
تملق بی اندازه و تذلیل نفس در پیش این و آن از چه راست
و اینهمه اضطراب و تشویش و بی آرامی و پریشانی از حوادث
روزگار و تغیرات عالم برای چیست طایفه اول نیز عملشان
مطابق قولشان نیست چه بلفظ میگویند امور بسته بتقدیر
و مشیت ایزدیست و سعی ما بیحاصل است و جود این در مقام عمل
از سعی و تلاش و بکار بردن تدبیر و از تملق و تذلیل داشتن
نفس هرگز دست نمیکشند و طایفه دیگر را نیز باقوال مختلفه
دیدم که تفصیل آنها تطویل بلاطایل است و بعضی را درین میانه
متحیر و غرق فکرت و مبتلای حیرت مشاهده کردم که اعتقاد
تامی درین باب نداشت و لکل رأیت منهم مقاما شرحه فی الکلام

ما

مما یطول ولی اگر سرّ امر بین الامرین لشخص سالک مشخص گردد
هرگز در سیر سلوک خود متحیر و سرگردان نخواهد ماند و شبهاتی
که درین مقامات باذهان ضعیفه وارد میشود باعث بر آنها
غفلت ازین سرّ و جهالت بر حقیقت امر است چون ندیدند
حقیقت ره افسانه زدند و در واقع اکسیریست که فلزات
ناقصه وجود را بکمال خواهد آورد و هو ما قال الامام علیه السلام
لا جبر و لا تفویض بل امر بین الامرین یعنی جبر نیست
چه اگر خدا بندگان را بطریق جبر راه میبرد و در صدور اعمال
بر ایشان اختیاری نبود عقلا و شرعا احدی نسبت بصدور
خیر و شر مورد مدح و ذم نمیشد و هیچکس در کاری بحث و ایراد
و منع و لوم روا نبود و هرگز کسی سزاوار تحسین یا تقبیح نمیشد
و حال آنکه ببدیهه عقل چنین نیست بلکه تمامی عقلا بفطرت
و بصرافت طبع مدح و ذم را در افعال عباد بخود ایشان راجع
میکنند و شخص را در ازاء عمل خیر جزا و ستایش خوب میدانند
و در مقابل شر جزای بد و اگر در صدور عمل بنده را اختیار
نبود مدح و ذم و جزا مترتب داشتن بر او معقول نمیشد و شرعا
هم ورود تکالیف و خطابات و ترتب ثواب و عقاب بعمل او

متعقل نمیبود بلکه انوقت طاعت و معصیت هیچ معنی نداشتی
چه طاعت عبارتست از انقیاد بامر و معصیت عبارتست
از عدم انقیاد در صورتیکه شخص مختار و قادر بر فعل و ترک
نباشد انقیاد و عدم انقیاد از او متصور نمیشود پس ببدیهه
عقل و شرع جبر نیست و لا تفویض تفویض هم نیست که
امور و مسببات موکول و مفوض باسباب باشد چه اکثرا
می بینیم با شخص سعی مینماید و تلاش پی تحصیل مطلبی میکند
و اسباب را فراهم میارد و از ان سعی و از ان اسباب
حاصلی نمی بیند بلکه از همان اسبابی که برای تحصیل مطلوب بجود
چیده بعکس و منافی آن مطلب نتیجه میبرد و از آنها بخلاف
عادت اثر بروز میکند کما قیل از قضا سرکنگبین صفرا فزود
روغن بادام خشکی مینمود و احادیث و اخبار مشیت و اراده
زیاد است و بنص کتاب و تواتر معنوی شرعا ثابت است
که هیچ شیئ بیخواست خداوندی صورت نمی بندد و هر کس
بعین بصیرت نظری اندک باموارت خود گمارد واضح و آشکار
می بیند که امور موکول بظاهر نیست هست با جنبنده جنباننده
سررشته در دست دیگریست تبارک الذی بیده الملک

وهو علی کل شیئ قدیر باری چون مردم را در این مقامات
باختلاف شدید و شکوک و شبهات زیاد دیدم و بعضی
از ارباب سلوک ازین فقیر بی بضاعت خواهش کردند
که انچه از اخبار و آثار ائمه اطهار صلوات الله و سلامه
علیهم و از بیانات علمای اطیاب درین باب فهمیده و در اعتقاد
او بمقام جزم و یقین رسیده ام در ضمن مختصر رساله بعبارات
مأنوسه مناسب طبع عوام بشرح و بیان آرم و درین حال
فقیر را موانع بسیار و عوایق بیشمار بود ولی تحقیق این مسئله را
بسیار اهم و الزم دانسته بقدر فهم خود از بابت ما لا یدرک
کله لا یترک کله بنحو اجمال در حالت استعجال بمقام بیان
بر آمد و بجز ایضاح مطلب حق چیز دیگر در نظر نبود و عمده
جانب عوام و ضعفای ناس را ملحوظ داشتم لهذا بتجنیسات
لفظیه ابدا نپرداختم و عبارات رساله را موشح بآثار فصاحت
نساختم هرگاه این معنی خلاف سلیقه ادبا و فصحا گردد معذورم
دارند شعر آتشی از عشق در جان بر فروز * سر بسر فکر و عبارت را
بسوز * و از خداوند توفیق بسیار برای خود و مطالعه کنندگان
استدعا دارم که انچه مقصود است بعبارات قریبه ثبت شود

وبا بیان بلیغ اداکرده وراه تفهیم وتفهّم ابطور آسانی وسهولت
میسر شود انّه علی کلّ شیٔ قدیر وبالاجابة جدیر رَبِّ اشرح لی
صدری ویسّر لی امری واحلل عقدة من لسانی یفقهوا قولی

بدانکه تکلم در این مقامات با دو ملاحظه میشود یکی
بملاحظه قدرت خداوند گفتگو میشود ویکی بملاحظه حکمت
بملاحظهٔ اول هیچ محال نیست اینکه خدا هر آنچه خواهد واورا
پسند از اشیاء قهراً وجبراً بظهور رساند ولو شاء الله
لآمن من فی الارض کلّهم ولو شاء لهدیکم اجمعین وخدا
قادر است بر اینکه از آتش برودت ظاهر کند واز آب
حرارت وهمه اشیاء در قبضهٔ اقتدار وتحت قدرت اوست
میتواند مطیع را جزای بد دهد وعاصی را جزای خوب لایسئل
عما یفعل ودر مقابل قدرت او قدرتی متعقل نیست لاضدّ له
ولاندّ قال تعالی ما کان الله لیعجزه شیٔ فی السموات ولا فی الارض
انّه کان علیما قدیرا وخشعت الاصوات للرحمن فلا تسمع الا
همسا ولا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم وخوف وخشیت
متقین یکی هم از این راهست از اوست که هر قدر علم شان

بقدرت

بقدرت وتوانایی خدا زیادتر شود بهمان درجه خوف شان
بیشتر میشود انما یخشی الله من عباده العلماء آمدیم بملاحظهٔ
دویم که ملاحظهٔ حکمت است چون مقتضای حکمت کامله
این است که عباد در افعال خودشان مختار باشند وقدرت
بر فعل وترک بر ایشان داده شود که هم از اختیار خود
استدلال بمختار بودن صانع مطلق نمایند وهم از خدا با
مجبور کردن عباد وسلب اختیار از ایشان ترجیح مرجوح
بر راجح بعمل نیاید که منافی حکمت است بیان دلیل
اول آنکه خدا عالم را برای معرفت خود خلق فرموده خودش
مختار است وتا علامت معرفت را در شخص نگذارد تکلیف
معرفت بر او تکلیف بمحال خواهد بود فانّ العلم شرط التکلیف
قال تعالی سنریهم آیاتنا فی الآفاق وفی انفسهم حتّی یتبیّن
لهم انّه الحق بیان دلیل دویم اینکه بر حسب ضرورت
وبداهت کمال در اختیار است نه در جبر واعطای
کمال بر نقص راجح است واز خداوند در حکمت ترک اولی
وترجیح مرجوح بر راجح نمیشود وسزاوار بمقام الوهیت
نیست وقبیح است پس مقتضای حکمت مختار داشتن

عباد است در ظهور افعال و اعمال خویشان و در اینجا
نکات و ادله دیگر در نظر دارم که ذکر اینها موجب تطویل است
و در این رساله بنا با اختصار است **کشف سر مشیت**
بر دو قسم است عزمیه و حتمیه در **مجمع البحرین** آورده فی
الحدیث امر الله ولم یشاء وشاء ولم یامر امر ابلیس ان
یسجد لآدم وشاء ان لا یسجد ولو شاء لسجد ونهی آدم
عن اکل الشجره وشاء ان یاکل منها ولو لم یشاء لم یاکل
وفیه ایضاً ان لله ارادتین ومشیتین ارادة حتم
وارادة عزم ینهی وهو یشاء ویامر وهو لا یشاء او ما نهی آدم
وزوجته ان یاکلا من الشجرة وشاء ان یاکلا ولو لم یشاء
ان یاکلا لما غلبت شهوتهما مشیة الله وامر ابراهیم ان
یذبح اسحق ولم یشاء ان یذبحه ولو شاء لما غلبت مشیة ابراهیم
مشیته انتهی و هر دو حدیث در کافی مرویست اول از ابو عبد الله
علیه السلام ثانی از ابو الحسن علیه السلام **بیان این مطلب بطریق
اجمال** آنکه چون عبد در همه حالات خود محتاج است
بامداد و اعانت جناب اقدس سبحانی و تا از او مددی نباشد
هرگز مصدر فعلی نتواند بود و خداوند عالم باقتضای الوهیت و برای

تمکین اختیار در هر حال حول و قوه را در بنده نگاه میدارد بعد از
ارشاد و بیان و اتمام حجت عبد بحالت اختیار خود که
من جانب الله باو عطا شده هر راهی را از خیر و شر پیش گیرد
و باسباب آن یک متوسل شود او را بهمان راه خدا میبرد لقوله تعالی هدیناه
النجدین وانا هدیناه السبیل فاما شاکرا واما کفورا پس بمقتضای
رحمانیت و ربوبیت مطلقه مدد خداوندی بی تخلف بمطیع
و عاصی میرسد و هیچ یک بدون آن قوام و دوامی ندارد همانا
خدا تعالی میفرماید کلا نمد هولاء و هولاء من عطاء ربک ای
کریمی که از خزانه غیب گبر و ترسا وظیفه خور داری هیچ عملی از
اعمال و هیچ فعلی از افعال بنحویست و مشیت الهیه ممکن
نیست از بنده صادر شود چنانکه مشعر است بر او قول خدا تعالی
ام حسب الذین اجترحوا السیئات ان یسبقونا ساء ما یحکمون از این
جهة ظاهر میشود از خدا در حق هر ممکن دو مشیت عزم و مشیت
حتم و اینها گاهی در یک مورد جمع میشوند و کاهی جدا اما مشیت
عزمیه پس متعلق است بجهة موافقت مامور با امر و صانع او
و اما حتمیه پس او متعلق است بر آن جهت و جهة مخالفت پس
وقتیکه خدا امر فرمود بر شخص مکلف در باب چیزیکه کون او را

اراده میکند خالی نیست از اینکه یا عبد مکلف ممتثل است
امر او باختیار خود یا نه وقتیکه ممتثل شد و بانچه که امر شده
بود بعمل آورد ظاهر میشود از خدا مشیت عزمیه و حتمیه معا اولی
بسبب ورود امر ثانی بسبب وصول امداد و بعدم منع مقتضی
از مقتضا و وقتیکه العیاذ بالله عبد مامور به را ترک کرد باختیار
خود و عصیان نمود بخالق خود تنها مشیت حتمیه میباشد یا مدد
خدا یعنی باعطای حول و قوه و عدم منع مقتضی از مقتضای خود
پس مطیع مطیعست هم بمشیت عزمیه و هم بمشیت حتمیه و
عاصی عاصیست تنها بمشیت حتمیه و باین مقامات منزل است
مدلول بعضی آیات که تعلق اذن و امر و اراده و مشیت از آنها به
صحیح معا ظاهر میشود از قبیل قول تعالی اذا اردنا ان نهلک قریة امرنا
مترفیها ففسقوا فیها فحق علیها القول الایة ختم الله علی قلوبهم بل
طبع الله بکفرهم و من یهدی من اضل الله و امثالها من
الایات الشریفة پس خداوند که ابلیس را بسجده امر فرمود و خواست
با آدم سجده کند این با مشیت عزمیه بود یعنی سجده موافق امر
امر و مطلوب و محبوب او بود و انکه در حدیث فرموده اند هر گاه
خدا میخواست ابلیس سجده میکرد بملاحظه مشیت حتمیه است

بلی

بلی اگر با آن مشیت میخواست ابلیس قوه نداشت سجده نکند و البته
سجده میکرد ولکن با آن مشیت نخواست زیرا که خداوند برای
تتمیم اختیار و تکمیل مختاریت عباد این مشیت را منوط
و مترتب بفعل عباد کرده و بعمل آنها موقوف داشته چون
ابلیس بسوء اختیار خود از سجده کردن امتناع کرد علاقه
گرفتن این مشیت نیز بسجده کردن او ممتنع شد این است که
امام علیه السلام فرمودند و لو شاء لسجد بلفظ لو و اگر ابلیس سجده را
میخواست باختیار خود و بقوه صالحه و ماده مستعده که خدا
باو داده بود خداوند هم بمشیت حتمیه سجده از میخواست چنانکه بمشیت
عزمیه خواسته و امر کرده بود بالقطع ابلیس سجده میکرد چون
ابلیس بسوء اختیار خود سجده را نخواست خدا نیز حتما سجود را
نخواست اگرچه مطلوبش بود چه بنای خدا به جبر و قهر نیست و
حکمت بر خود لازم کرده و متحتم داشته که عباد را باختیار
براه برد و این تحقیق در حقیقت بابیست از علم که مفتوح میشود
از او هزار باب و با این تحقیق واضح میشود اکثر مشکلات
کتاب و معضلات کلمات ائمه اطیاب صلوات الله و سلامه
علیهم قال الله سبحانه و تعالی و لو شاء الله لهدیکم اجمعین ترجمه ظاهر

آیه این است هر گاه خدا میخواست هدایت میکرد همه
شماها را و حال آنکه خدا البته هدایت همه را خواسته است والا
جبر و ظلم لازم میاید پس معنی آیه شریفه این است اگر به مشیت
حتمیه خدا میخواست هدایت میکرد همه شما را لکن بمشیت حتمیه
نخواست زیرا که بخود بندگان راهها را واضح کرد و حجتها را
تمام فرمود و استعداد و قوه صالحه در فطرت آنها گذاشت
و اختیار با آنها داد لیهلک من هلک عن بینة و یحیی من حی
عن بینة پس بعض آنها بسوء اختیار خود راه ضلالت پیش
گرفتند خداوند هم باقتضای حکمت بالغه هدایت آنها را حتما
نخواست نسوا الله فنسیهم و ما ظلمناهم و لکن کانوا انفسهم یظلمون
و از این قبیل است قوله تعالی و لو شاء الله ما اختلفوا و لو شاء ربک
لآمن من فی الارض کلهم جمیعا افانت تکره الناس حتی
یکونوا مؤمنین یعنی هر گاه خدا به حتم و الزام و اجبار می
خواست که اهل ارض ایمان بیاورند هر آینه همه آنها ایمان
میاوردند با اکراه و الجاء و اضطرار ولی چون ایمان آنها را
باختیار خودشان میخواست تا مستحق مدح و ذم و ثواب
و عقاب باشند و خودشان بسوء اختیار ایمان نیاوردند

از آنجهت

از آنجهت خدا هم ایمان آوردن آنها را بمشیت عزمیه خواسته و
میخواهد از جناب سید الشهدا علیه السلام وارد است شاء الله ان
یرانی قتیلا یعنی خدا خواست اینکه مرا کشته ببیند بمشیت حتمیه
والا چگونه متعقل میشود که العیاذ بالله خدا مقتول بودن آن
حضرت را ۲ بخواهد و حال آنکه اینحکایت منقوض او بود و روی
انه علیه السلام قال اللهم ان کنت حبست عنا النصر فاجعل ذلک
لما هو خیر لنا یعنی ای خداوند اگر مشیت تو قرار گرفته است که در
این واقعه و این روز ما را نصرت ندهی و بر این قوم مسلط گردانی
قرار ده این مصیبتها را ذخیره از برای آخرت ما علاقه مشیت
به حبس نصرت آنحضرت هرگز بمشیت عزمیه متعقل نخواهد بود
و در دعاء کمیل وارد است الهی و مولای اجریت علی حکما اتبعت
فیه هوی نفسی و لم احترس فیه من تزیین عدوی فغرنی بما اهوی
و اسعده علی ذلک القضا فتجاوزت بما جری علی من نقض حدودک الدعا
اسعاد قضا بلاحظه مشیت حتمیه است نه عزمیه از این است که
در همان دعا بعد از این فقره وارد است و لا حجة لی فیما جری علی فیه
قضائک و الزمنی حکمک و بلائک و همچنین معلوم شد معنی خبر
قضا که دلالت میکند بر اینکه هیچ شیء بدون مشیت و قضا

۲ حتمیه نخواست اگرچه بمشیت
صح

۲ عزم کند و

وقضای الهی موجود میشود و توهّم جبر واجبار ومنافات
با سایر اخبار بالمرّه مرتفع شد قال تعالی ولا تقولنّ
لشیء انّی فاعل ذلک غدا الّا ان یشاء الله وفی الحدیث
ما شاء الله کان وما لم یشاء لم یکن [2] وفی مجمع البحرین عن
الصادق علیه السلام لا یکون شیء فی الارض ولا فی
السّماء الّا بخصال سبع بمشیة وارادة وقدر وقضاء واذن
وکتاب واجل وفیه فی الحدیث انّ الله خلق الخلق فعلم
ما هم صائرون الیه وامرهم ونهاهم فلا یکونون اخذین
ولا تارکین الّا باذن وفیه فی کثیر من الاحادیث انّ تاثیر
السحر موقوف علی اذنه تعالی وکان السرّ فی ذلک انّه تعالی
قال لا یکن شیء من طاعة او معصیة او غیرهما کالافعال
الطبیعیة الّا باذن جدید منّی قال صاحب المجمع فیتوقف
فی کل حادث توقف المعلول علی شرطه لا توقفه علی سببه
وفی الکافی عن ابی بصیر قال قلت لابی عبد الله علیه السلام
شاء واراد وقدّر وقضی قال نعم قلت واحبّ قال لا قلت
وکیف شاء واراد وقدّر وقضی ولم یحبّ قال هکذا خرج
الینا وفیه عن فضیل بن یسار قال سمعت ابا عبد الله

[2] در حاشیه مجمع البحرین در ماده شیء [illegible]

علیه السلام یقول شاء واراد ولم یحبّ ولم یرض شاء
ان لا یکون شیء الّا بعلمه واراد مثل ذلک ولم یحبّ
ان یقال ثالث ثلثة ولم یرض لعباده الکفر وفیه عن ابی
الحسن الرضا علیه السلام قال الله ابن آدم بمشیّتی کنت انت
الذی تشاء لنفسک ما تشاء وبقوّتی ادّیت فرایضی وبنعمتی
قویت علی معصیتی جعلتک سمیعا بصیرا قویا ما اصابک من حسنة
فمن الله وما اصابک من سیّئة فمن نفسک وذلک انّی اولی
بحسناتک منک وانت اولی بسیّئاتک منّی وذاک انّی لا
اسئل عمّا افعل وهم یسئلون فی مجمع البحرین فی الحدیث لم
تجد احدا الّا ولله علیه الحجّة ولله فیه المشیة ولا اقول انّهم ما
شاؤا صنعوا ثمّ قال انّ الله یهدی ویضلّ قال بعض الافاضل فی هذا
الکلام اعنی قوله لا اقول ما شاؤا صنعوا نفی لما اعتقده
المعتزله من انّ العباد ما شاؤا صنعوا یعنی انّهم مستقلون
بمشیّتهم وقدرتهم لا توقف لها علی مشیة الله وارادته وقضائه
وهذا یخرج الله عن سلطانه انتهی وفی نهج البلاغة عن علی
علیه السلام لمّا سئله سائل وقال اکان مسیرنا الی الشام
بقضاء من الله وقدر قال علیه السلام بعد کلام طویل ویحک لعلّک

ظننت قضاءً لازماً وقدراً حاتماً ولو کان ذلک لبطل الثواب
والعقاب وسقط الوعد والوعید ان الله سبحانه امر عباده تخییرا
ونهاهم تحذیرا وکلف یسیرا ولم یعص مغلوبا ولم یطع مکرها ولم یرسل
الانبیاء لعبا ولم ینزل الکتاب للعباد عبثا ولا خلق
السموات والارض وما بینهما باطلا ذلک ظن الذین کفروا
فویل للذین کفروا من النار واین احادیث شریفه ظاهر
است که هیچ شیٔ بکون و وجود نمیاید مگر بمشیت الهیه خواه
آن شیٔ مطلوب خدا باشد و خواه مبغوض خواه طاعت باشد
خواه معصیت و با وجود این هرگز احدی بر خدا حجت و راه حرف
ندارد و در صدد قبیح و معصیت کسی معذور نیست ولا
یسئل عما یفعل معنیش اینست خدا کاری نمیکند که جای ایراد
و بحث و محل سؤال باشد و شان فعل خدا اینست که از او
سؤال نشود زیرا که هر فعل از او صادر شود همه از روی حکمت است
پس جای لم و کیف در افعال او نیست نه اینکه سؤال از فعل
خدا ابداً واقع نمیشود اگرچه از راه جهالت سایل هم باشد
نمی بینی بمفاد آیه شریفه کور از خدا وجه کوری خود را میپرسد
که خدایا چرا کورم فرمودی قال تعالی رب لم حشرتنی

اعمی وقد کنت بصیرا الآیه **تفریع** چنانچه در مشیت خدا
دانستی که مشیت خدا بر دو نوعست همچنین مشیت انبیا و اولیا
نیز بر دو قسم است در اینکه میل و اراده و علاقه قلبی ایشان
اثر خارجی دارد حرفی نیست و در استجابت دعای ایشان ریب
و شکی نه پس چگونه بوده است که در مقام نزول بلا و حدوث
رنج و عنا باراده قلبی بخوشنودی خاطرشان اثر خارجی مترتب
نشده این نیست مگر اینکه خودشان اینهمه محنت و بلا را با
مشیت حتمیه خواسته و تسلیما لقضاء الله و تمکینا لقدره
راضی بقضا و متحمل ببلا شده بودند **خواجه** جفا کشیم و ملامت بریم و
خوش باشیم **شعر** که در طریقت ما کافریست رنجیدن **شعر** در واقعه
کربلا و حادثه دشت پر بلا خود شهدا و عیال و اطفال اینها
بالبداهه اولاً و بالذات هیچ یک مایل باینهمه رنج و اذیت نبودند
کیست که بهلاکت و اسیری و ذلت و دستگیری مایل شود
لکن بملاحظه اتمام حجت و ابلاغ محجت در مقام تسلیم قضای
رب عزت آنهمه محنت و مصیبت را خواستند و نوش جان
خود دانستند چنانکه از تصور شهادت اصحاب آنحضرت
همه فرحناک بوده و وجدها و سرورها در دل داشتند و

حال یک یک میگفتند ع کجاست تیر بلا گو بیا که من سپرم
اینخواستن بمشیت حتمیه بود نه عزمیه چه بر خود شان تحمل
این رزیات را بجهة اقتضای حکمت حتم کرده بودند و
قبول این بلیات را از جملهٔ لازمات دانسته بودند چنانکه
جناب سید الشهدا علیه السلام بعد از آنکه شمشیر را بغلاف
گذاشتند و دست از قتال برداشتند این کلمات را
برسم مناجات ورد زبان کردند الهی صبراً لقضائک
وتسلیما لامرک بعد از آنکه جناب علی اکبر علیه السلام بمیدان
جنگ تشریف برد مشهور است که اهل حرم قران بدست
گرفته و باتفاق آنحضرت را دعا کردند که از شر آن ملاعین
محفوظ ماند و همچنین در بعض شهدای دیگر دعاها کردند
و حال آنکه در حق همهٔ اینها تنها یکدفعه دعای جناب سکینه
علیها السلام کافی بود چون جناب سکینه ذریهٔ بتول عذرا
و تربیت یافتهٔ جناب زینب کبری بود در اقتدای جدهٔ
معصومه در اقتفای عمهٔ مظلومهٔ خود قدمی ثابت و عزمی
راسخ داشت اگرچه شهادت پدر بزرگوار و قتل برادر
عالیمقدار و فوت اعمام و اقوام بر آنحضرت بسی تلخ و ناگوار

بود

۷ و صرف طبع

بود و ابداً بمشیت اصلیه نمیخواست که یکبار موئی از سر ایشان کم
شود ولکن چون قضای خدا متعلق بر آن اوضاع بود در طبق مشیت
حتمیه خداوندی همهٔ آن اوضاع را در مقام تسلیم بجان
و دل قبول کرده و خواسته بود پس با اینکه آنجناب پدر
بزرگوار خود عرض کرد یا ابتاه ردنا الی حرم جدنا یعنی ما را
برگردان بسوی حرم جد خودمان با وجود این باسیری و
برفتن شام با کمال تسلیم رضا شده بود تا هرچه در کمون آن
ملاعین است بظهور بیاید از آنجهت شد آنچه شد و بود
و کان ما کان مما لست اذکره شعر چون شد بساط آل نبی در زمانه
طی ش آمد بهار گلشن دین از زمان دی ش یثرب بباد رفت
بتعمیر ملک شام ش بطحا خراب شد بتمنای ملک ری ش جناب
سید الشهدا علیه السلام بعمر سعد علیه اللعنه فرمودند در
میان سه کار ترا مخیر میکنم یکی را اختیار کنی ترکنی حتی ارجع
الی المدینه الی حرم جدی آن ملعون گفت لا الی ذلک سبیل
یعنی برگردانیدن مدینه را مرا راهی نیست پس فرمود اسقنی
شربة من الماء شربت آبی بمن ده آن ملعون آنرا نیز قبول
نکرد و حال آنکه آنحضرت اگر اینها را حتماً از و میخواست عمر سعد را

قوه تخلف نبود مگر نشنیده همراهی اسرا و اهل بیت که سر
مبارک آنحضرت را بالای نیزه میبردند جناب سکینه علیها
السلام آه و زاری میکرد و شتربان او را از شتر بر زمین
انداخت و گذشت و آن ستمدیده مظلومه با حالت پریشان و
پریشان در صحرا و بیابان نالان و حیران ماند ساربانان
قطار شتران اهل بیت را میکشیدند و میبردند ناگاه سر
مبارک آنحضرت نیزه را بر زمین تکان داد و نگذاشت
نیزه حرکت بکند سرکردگان جمع شدند قادر بحرکت نیزه
نگشتند تا باشاره جناب سید السجاد علیه السلام رفته
از عقب قافله جناب سکینه را آوردند پس آنحضرت بود همچنین
حرکت نمود اگر جناب سید سجاد در ارضا نبود که قادر میشدند
بگردن او زنجیر بزنند و دست و پای او را ببندند ولی
چون مشیت حتمیه خداوندی بر این اوضاع متعلق بود او
هم در طبق آن با این اوضاع رضا داشت و نعم ما قیل
ماندایم از قضای حق کله ٭ عار نباید شیر را از سلسله ٭
[illegible]
رشته بر گردنم افکنده دوست ٭ میکشد هر جا که خاطر خواه

اوست حضرت امیر علیه السلام فرمود مالی و لآل ابی سفیان
چنان تصور مکن که آنحضرت از کفر و طغیان آنها اغماض داشت
و از معارضه خود با ایشان ملول بود بلکه نسبت باقتضای
اصلی و اولی قطع نظر از کفر و طغیان ایشان میفرماید من
با آل ابی سفیان چه کار داشتم بلی قطع نظر از پاره مصالح
و حکم و تکالیف ثانویه آنحضرت را با ایشان اولا و بالذات کاری
نبود ولی بعد از آنکه تکلیف اقتضا کرد و حکم خدا بمعارضه ایشان
جاری شد البته در اینحالت معارضه آنها لازم و مطلوب بود
پس اولی نظر بمطلوب عزمیت که عزم آنحضرت بدی و مخالفت
با ایشان نبود و ثانی بملاحظه حتمی بود که در مقابل خلاف آنها
تکلیف علیحده وارد شده الحاق بلکه هر فردی از افراد مشیت
نیز دو نوع است یکی بصرافت طبع و قطع نظر از ملاحظات و
اعتبارات خارجه و یکی بملاحظه جهات مخصوصه چنانکه آقا
برای امتحان غلام خود جواهر یا وجه نقد در جایی بیاید که پیش
روی غلام میاندازد و خود پنهان و غایب میشود و در کمین
مراقب عمل او میباشد که امانت و خیانت غلام در تصرف
مال آقا و ضبط آن بظهور بیاید و مدلل شود پس در اینحال آقا

بعزم خود بالذات هرگز راضی بخیانت کاری و دزدی غلام
خود نمیشود و نمیخواهد که بمال مزبور خیانت کند و بردارد لیکن بجهة
اینکه باطن او به ظهور بیاید و خوبی و بدی او مدلل شود
آقا اینعمل خلاف او را میخواهد آنست که از غلام در ضبط اعمال
علی الظاهر رفع موانع میکند و خود یا هر کس را که به عمل
او مستحفظ قرار داده است از او غیبت اختیار کرده و خود را
در نظر غلام غافل و جاهل نموده تا او هرچه دلش بخواهد
بکند و بمقام فعل آورد **تمثال** آمدیم باز بر مطلب تاجری
مایه بعامل خود بدهد که ان مایه صالح باشد بمصرف راه
خیر و هم بمصرف راه شر و طریق تجارت و عمل را برد
بیان کند و مطلوب خود را از طرق تجارت معین کند
و بملاحظه صرفه و صلاح واقعی او را امر نماید که مایه را در
مال التجاره مخصوصی صرف کند ان عامل بخلاف امر و رضای
تاجر مایه را در جای علیحده صرف نماید که خلاف مطلوب او بود
و با آن مایه فتنه ها و فسادها بر پا کند ایا در نظر عقلا
فساد و شرارت و بدعملی او در اینصورت پای تاجر صاحب
مایه را هم میگیرد یا نه **پس ای عزیز** خداوند عالم حول

و قوه بشخص داده تا در راه خیر و محل رضای او صرف نماید
و شخص بد و حول و قوه خداوندی را که مایه و ماده عمل است
تا بقوه اختیاریکه باو داده در خلاف رضای حق صرف
مینماید و خدا هم قدرت و حالت اختیار را از او سلب
و سلخ نمیکند و باقتضای وهابیت و جوادیت خود انچه حول
و قوه بعبد داده باز نمیگیرد ولی چون راه خیر و شر را
بدلالت رسل و ایضاح سبل و بدایت حجج واضح و مبین
فرموده پس مباشر معصیت بهیچوجه حجتی بر خدا ندارد و حجت
خدا باو وارد است قل فلله الحجة البالغة من عمل صالحاً
فلنفسه و من اساء فعلیها **تمثیل اخر** جمال یوسف
علی نبینا و علیه السلام که بآینه های متعدده تجلی کند بعضی
که صفا و جلا دارد و خمیره و ذاتش بی عیب است جمال مزبور
با کمال مطابقت و استقامت در او ظهور میکند و بعضی
که ذاتش علتی دارد یا اینکه بالعرض زنگ دار و لکه دار است
جمال مزبور بطور کج و معوج و هیاتی بخلاف هیات یوسف
واقعی خارجی در او نمایان میشود و برنگ آینه ملون میشود
آن اعوجاج و اختلاف لون و حلی یوسف واقعی ندارد

همه از قابلیت و استعداد آینه هاست و باعث بر آن نقص
و ذات خود آینه هاست هر چند اگر صاحب جمال نبودی اعوجاج
و کجی هم نبود پس فیض خدا بدون تفاوت با کمال استقامت
هم بسعید و هم بشقی میرسد ولکن بجهت اختلاف قوابل
فیض مختلف میشود و سالت اودیة بقدرها و همینکه فیض
بشقی وارد شد مادهٔ شقی او را معوج خواهد نمود
و لیغیرنّ الله جمال بی تفاوت بآینه کج و راست وارد
میشود و همینکه بآینه کج وارد شد آینه جمال را کج خواهد نمود

خلق

تمثیل اخر

باران بزمین شوره و شیرین بالسویه
میبارد و ماه و آفتاب بهر دو برابر میتابد و هوای بی تفاوت
بهر دو تربیت مینماید ولی زمین شوره خار میبارد و زمین
شیرین لاله و نسرین شعر باران که در لطافت طبعش خلاف
نیست ؎ در باغ لاله روید و در شوره زار خس پس فیض
بهمه مخلوقات برابر میرسد و از جانب خدا تفاوتی منظور
نیست ما تری فی خلق الرحمن من تفاوت فارجع البصر هل تری
من فطور ثم ارجع البصر کرتین ینقلب الیک البصر خاسئا و هو
حسیر صنع الله الذی اتقن کل شیء پس اینکه طبایع مختلف

شده

شده

و آثار تفاوت پیدا کرده بعضی مصدر خیر میشود و برخی مصدر
شر همهٔ اینها از اختلاف قوابل است و استعدادات مختلف
است هر فیضی وارد شود در مواد مستفیضه مختلف خواهد بود کقطر
الماء فی الاصداف دُرّ ؎ و فی فم الافاعی صار سمّا اگر گویی
قابلیت را نیز خدا داده است صحیح است ولی میگوییم در خلق اول
و فطرت اولی باقتضای الوهیت کامله و ربوبیت مطلقه و رحمت
عامه همه قوابل را صالح بفیوض و خیرات خلق فرموده کما قال
عز من قال فطرت الله التی فطر الناس علیها و احدی را در طرفی مجبور
نفرموده و همه را مختار خلق نموده چه کمال و حکمت در اختیار
است ولی بعد از ورود تکالیف هر کس باختیار خود هر طور عمل
نموده باقتضای همان عمل قابلیت او تغییر یافته و با دیگران تفاوت
بهم رسانده مثل اینکه حکیم کامل بچند نفر که قریب المزاج بودند
در تدبیر صحت مزاج ایشان تکالیفی با آنها نمود و بر آنها استعمال
دوای معین و تناول غذای معلومی را حتم نمود و از اجتناب از
اشیاء معینه را لازم داشت اینچند نفر که اول امزجشان باهم
متقارب الاحوال بود در عمل بتکالیف حکیم از هم تخلف نمودند بعضی
بجمیع تکالیف او عمل نمود و بعضی بکلی از آنها دست کشید و عمل ننمود

که نشئهٔ آن اختیارات
پس چون قوابل

وبرخی بقلیلی وبعض دیگر بکثیری از ان عمل کرد لهذا بعد از ظهور
عمل مزجشان باختلاف عملشان تغیر وتفاوت پیدا کرد
وباهم مختلف شدند پس بعزیز انا فانا امزجه وطبایع مکلفین
در طبق اعمال وافعالشان اختلاف بهم میرساند وترقی یا
تنزل پیدا میکند وهمه اینها از خود مکلفین است وورود
تکلیف وقبول وتحمل ان واختلاف قابلیات بسبب اختلاف
اعمال اختصاص باین عالم ظاهر ندارد بلکه از بدو ایجاد واول
فطرت بر همه اشخاص تکلیف وارد شده ومیشود کما قال
تعالی واذ اخذ ربک من بنی آدم من ظهورهم ذریتهم واشهدهم
علی انفسهم الست بربکم قالوا بلی شهدنا ان تقولوا یوم القیمة
انا کنا عن هذا غافلین **مثال کشفی** نوری که در دیوار
از افتاب ساطع میشود ان نور از آفتابست ولی با دیوار چه اگر دیوار
وجسم کثیف در پیش افتاب نباشد نور او هرگز ظهور نمیکند
چنانکه اگر فتیله روشن کرده جای بلندی نگاه داری که بجرم
کثیف مشرف نباشد ابدا نور چراغ ظاهر نمیشود پس نور با جدار
قایم است ومظهر نور جدار است وظهور نور موقوف است بوجود
جدار اما سایه پس او از جدار است با آفتاب وبا او قایم است

چه اگر

چه اگر افتاب نباشد نه نور پیدا میشود ونه سایه هر دو بسته
بوجود افتابست وسایه از نفس جدار ناشیست چنانکه اگر
دیوار را تصفیه نموده بمقام بلور صافی رسانند هرگز سایه نخواهد
انداخت واثار واحکام واشراق واحراق شمس را انوقت
حاجب ومانع نخواهد بود پس از این مثل میتوان تعقل کرد که خیر از
خداست وبا عبد قایمست واز او ظاهر است وشر از عبد است
وبحفظ وابقای خدا باقی وموجود است واگر بنده نفس خود را
بمقام تصفیه وتزکیه بر آرد وزنگ معاصی را از اینه قلب خود
بزداید همیشه مصدر خیر خواهد بود وشر از او ظهور نخواهد کرد
وسراپا مظهر نور خدا خواهد بود مصداق ما زال العبد یتقرب الی
بالنوافل حتی کنت سمعه الذی یسمع به وبصره الذی یبصر به ویده التی
یبطش بها همانا اولیاء الله که وجود خودشانرا از زنگ
عوارض معرا واز کدورات علایق مبرا فرموده متخلق باخلاق
الله بوده مظهر تجلیات قدسیه وفیوضات الهیه میباشند
واثار واطوار ربوبیت ظاهر میشود تو خود حجاب خودی حافظ
از میان برخیز ۞ واز این تحقیق واضح شد معنی حدیث مروی
در کافی که فرموده اند انا اولی بحسناتک منک وانت اولی بسیئاتک منی

الذی

ازایشان

منی یعنی خداوند بعبد خود خطاب میفرماید من بحسنات تو
اولیترم از خود تو نسبت حسنات باید بمن داده شود اگرچه
نو بروز کرده و تو اولیتری بسیئات خود از من نسبت و علاقه
سیئات باید بتو داده شود زیرا که سیئات از تو ناشیست و بر تو
منتهی است چنانکه در مثل مذکور در نسبت نور و ظلمت در
مقام نسبت با آفتاب بنور اولی است از جدار لکن سایه جدار
در نسبت و تعلق از آفتاب اولی و اقربست ۲ والله اعلم **تنویع**
فیه تحقیق چون دانستی که اختلاف مراتب از قوابل خود
مخلوقات است و بالاصالة در فیض خدا تفاوتی نیست و
وصول فیوضات بهمگی بالذات یکسانست انا اقرب الیکم
من حبل الورید دور و نزدیک تفاوتی ندارد پس بدانکه مردم
نسبت بسیر و سلوک و اعمال خودشان بر سه طبقه اند و بجهت
اختلاف درجات بسبب اختلاف اعمال و قوابل خود فیض را
مختلف در مییابند بعضی با نظر رحمت خاصه منظور است
و بعضی بخلاف این العیاذ بالله در مقام قهر و غضب از نظر
مرحمت محروم و در بارگاه احدیت مخذولان موسوم است شعر
دوست نزدیکتر از من بمنست ؛ وین عجبتر که من از وی دورم

ودر

۲ و این تسلی است که جناب شیخ ... درخطاب

ورخی در وسط این دو مقام است و اهل اینمقام در نزدیکی
بهریک از آن دو رتبه و دوری از آن مراتب و درجات زیاد
دارد و با هر سه طایفه معامله خداوندی و عادة الله بقاعده
لا جبر و لا تفویض بل امر بین الامرین جاریست در تفصیل این
مطلب نکات بسیار و لطایف بیشمار مندرج است ولی
علی العجالة زیاده بر این شرح و بسط را فرصت و فراغت
نیست و انشاء الله بشخص بصیر در این اختصار کفایت است
... قال الله تبارک و تعالی
فمنهم ظالم لنفسه و منهم مقتصد و منهم سابق بالخیرات یعنی بعضی
از عباد و هست که بنفس خودشان ظالمند و بعضی از ایشان
میانه رو و مقتصد است و بعضی دیگر هست سبقت کننده اند
بجمیع خیرات تفصیل این اجمال آنکه برخی از بندگان در نظر
ایشان جز خدا چیز دیگر ملحوظ نیست و جمیع اسباب و وسایط را
از ره معرفت یکسو انداخته متوجه جناب رب الارباب
هستند از ظواهر امور نظر خود را باز داشته و چشم همت
بعطا حق گماشته اند و دامن تعلق از همه ماسوا برچیده و رشته
علاقه غیر را یکسر گسیخته اند دیاد حق از خلق بکر بیخته اند و بزبان

حال و قال گفته اند الهی قد انقطع رجائی عن الخلق انت
رجائی و افوض امری الی الله ان الله بصیر بالعباد و امور
خود را باکمال ثبات خاطر و اطمینان قلب در مقام رضا
و تسلیم بی همه اضطراب و بیم بخدا سپرده و رشته امور را به
مشیت ایزدی و خواست خداوندی تفویض و تسلیم کرده
مطابق این معنی است رشته بر گردنم افکنده دوست ‌
میکشد هر جا که خاطر خواه اوست ‌ و بقضای الهی کیف
کان انقیاد و اذعان نموده و مشیت و اراده خود را در جنب
اراده خدا فانی و مضمحل کرده و بر خود و بر امثال خود به نظر استقلال
و اعتنا نظر ننموده و بجز حق موثری در عالم ندیده و بغیر از او
مدبری ندانسته کالمیت بین یدی الغسال هوا و هوس و
حرکات نفسانیه خود را ترک کرده و عنان اختیار را بدست
رضا و قضای باری سپرده و رشته اقتدار را بدست محبوب
خود تسلیم کرده اند در وصف اهل این مقام خواجه بد نگفته است شعر ارباب
ذوق در غم تو آرمیده اند ‌ و ز شادی و نعیم دو عالم رمیده اند ‌
حوران خلد را به پشیزی نمیخرند ‌ تا از صفات حسن تو رمزی
شنیده اند ‌ مرغان عشق را بدو کون التفات نیست ‌ چون در

فضای

فضای شوق تو از روزنی پریده اند پس محبوب بکلم فیه لمانه ولم
اشخاص لطف و نظر دیگر باشد فالذین امنوا و عملوا الصالحات
لهم مغفرة و رزق کریم و بلکه خداوند ایشان را حیات دیگر و روح
تازه می بخشد از کرم خود چنانکه اشاره میکند بر او قول تعالی
فلنحیینه حیوة طیبة و خداوند خود کفیل امر ایشان گردد
و بعزم و اراده مطلوبه خود بر آنها حرکت میدهد تحسبهم ایقاظا
و هم رقود و نقلبهم ذات الیمین و ذات الشمال یعنی گمان میکنی
ایشان را بیدارها و حال آنکه ایشان خفتگان هستند میگردانیم ما
ایشان را بطرف راست و طرف چپ و هو قال علیه السلام ان قلب
المؤمن بین اصبعین من اصابع الرحمن ۷ یعنی قلب مؤمن در میان دو
انگشت است از انگشتان خدا مثنوی ما همه شیران ولی شیر علم
حمله مان از باد باشد دم بدم ‌ حمله مان پیدا و ناپیداست باد
جان فدای آنکه ناپیداست باد ‌ و در این مقام شخص مخاطب
میشود بخطاب یا ایتها النفس المطمئنة ارجعی الی ربک راضیة مرضیة
فادخلی فی عبادی وادخلی جنتی یعنی ای نفس برگرد بسوی
رب خود در حالتیکه راضی و مرضی هستی و داخل شو میان
بندگان مخصوص من و داخل شو به بهشت من و با این مقام اشاره است

۷ یقلبه کیف یشاء

حال وقال گفته یؤتیه من یشاء وقال تعالی واسئلوا الله من
فضله پس عبد وقتیکه در اینمقام ثابت و راسخ شد باک
نمیکند اگرچه همه عالم دشمن وی باشند و از قوت ظاهری
اسباب شر و ضعف ظاهری وسایل خیر بهیچوجه مضطرب
نمیشود شعر اگر جهان همه دشمن شود بدولت دوست * خبر
ندارم از ایشان که در جهان هستند * و این اشخاص در
حصول مطلوبات خود بالذات محتاج بفراهم آوردن اسباب
ظاهری نمیباشند مگر اینکه حکمت تقاضا نماید که بمطلوب
ایشان هم از راه ظاهر اسباب برسد و الا بالاصاله احتیاج
باسباب ظاهریه ندارند الیس الله بکاف عبده **تفسیر صافی**
در تفسیر آیه ومن یتق الله یجعل له مخرجاً ویرزقه من حیث لا یحتسب
از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که آنحضرت فرمودند
بدرستی که من هر آینه میدانم آیه که هرگاه مردم آن آیه را
اخذ میکردند کفایت میکرد برایشان ومن یتق الله الآیه پس
آنحضرت آیه را میخواندند و اعاده میفرمودند و نیز از ثقة از حضرت
صادق علیه السلام روایت نموده که آنحضرت نیز از پدران
بزرگوار خود از علی علیه السلام روایت میفرمایند من اتاه الله

برزق

برزق لم یخط الیه برجله ولم یمد الیه یده ولم یتکلم فیه بلسانه ولم
یشد الیه ثیابه ولم یتعرض له کان ممن ذکر الله عز وجل فی کتابه
ومن یتق الله الآیه یعنی آنکس که او را خدا روزی بدهد بطوریکه
گام نگذارد بسوی او و پای خود دراز نکند بسوی او دست خود
را و تکلم ننماید در خصوص او بزبانش و تکلم نکند و نبندد بسوی
او جامهای خود را و متعرض نشود او را چنان شخص هست از آنها
که ذکر کرده است خدای عز وجل او را در کتاب خود ومن یتق الله
الآیه ترجمه ظاهر آیه اینست آنکسیکه پرهیز کند از خدا برگرداند
خدا برای او مخرجی قرار میدهد از ظلمتها و فتنهها و روزی میدهد
او را از آنجا که گمان نمیکرد **انوار نعمانیه** از سهل بن
یعقوب روایت میکند گفت من داخل شدم بخدمت امام
هادی علیه السلام و در نزد من کتابی بود که در آن کتاب از
حضرت صادق علیه السلام در اختیارات ایام اخبار و فر
مایشها بود پس حضرت او را برای من تصحیح فرمود پس من
بآنحضرت عرض کردم که انسان غالباً مضطر میشود بسفر در بعض
ایام بغرضی از اغراض پس چه طور بکند حضرت فرمودند
یا سهل بدرستی ولایت و محبت ما حفظ میکند شیعه ما را از هر بلا

انوار نعمانیه

و مصیبت هرگاه بدرستی محبان و دوستان ما بروند بر بر
و بحر داخل شوند میان درندگان و دشمنان از جن و انس
هر آینه مامون میشوند از شر انها بولایت ما و محبت ما پس
اعتماد بکنید بر خدا و خالص نمائید ولایت را برای ما و در کافی
از ابی عبد الله علیه السلام روایت کرده که آنحضرت فرمود
خداوند بداود وحی فرمود که اعتصام و چنگ نزد بمن
بنده از بندگان من بی اعتصام باحدی از خلق من و شناختم
اینرا از نیت او بعد مگر کنند بر او سموات و ارض و انچه که
در انهاست مگر اینکه برای او محل خروج در ها کاهی قرار داده‌ام
از میان انها و چنگ نزد بنده از بندگان من باحدی
از خلق که شناختم اینرا از نیت او مگر اینکه قطع نمودم
اسباب آسمانهارا از پیش او الحدیث و نیز از ابی عبد الله
علیه السلام مرویست بدرستیکه غنی و عزت جولان مینمایند
پس وقتیکه بموضع توکل رسیدند وطن میکنند تفسیر
صافی از معانی روایت کرده که جبرئیل بخدمت حضرت
رسول صلی الله علیه و آله آمد آنحضرت بجبرئیل فرمود یا جبرئیل
ما التوکل علی الله توکل بر خدا چیست جبرئیل عرض کرد

علم رساندن بر اینکه بدرستی مخلوق ضرر نمیرساند و نفع نمی‌بخشد
و عطا نمیکند و منع نمیکند و استعمال یاس است از خلق
وقتیکه بنده اینطور شد اعتماد نمیکند باحدی سوای خدا
و امیدوار نمیشود بما سوی و خوف نمیکند از ما سوی الله و طمع نمیکند
در احدی مگر خدا فهذا هو التوکل فی الکافی عن ابی الحسن الرضا علیه
السلام قال احسن الظن بالله فان الله عز و جل یقول انا عند ظن
عبدی المؤمن ان خیرا فخیرا و ان شرا فشرا و فیه عن ابی عبد الله
علیه السلام حسن الظن بالله ان لا ترجو الا الله و لا تخاف الا ذنبک
ایعزیز چون مقام متوکلین را بجا آوردی که بسبقت جسته اند
بخیرات پس مقام ظالمین را نیز بفهم بدانکه بعض اشخاص
در اعراض و عصیان و غفلت و طغیان بمقامی رسیده اند که
سزاوار خزی و خذلان جناب اقدس سبحان گشته و ابواب
کرم و اسباب لطف خاص را باشغال باطله و هوا و هوس نفس
مسدود و مردود گشته و با اطمینان بوسایل ظاهری و اعتماد بوسایط صوری
از موثر حقیقی اغماض نموده اند با اینکه خدا میفرماید ان الذین
تدعون من دون الله لا یملکون رزقا فابتغوا عند الله الرزق
فاعبدوه و قال ایضا ان الذین تدعون من دون الله ام

اشالکم یعنی بدرستیکه کسانیرا که میخوانید شما غیر از خدا فرقه
هستند مانند شما عاجز و بیدست و پا و این اشخاص بمفاد آیهٔ
افرایت من اتخذ الهه هواه عنان اختیار خود را بهوای
نفس داده و بالکلیه مطیع و منقاد نفس اماره گشته و علایق
باطله را میان خود و خدا حجاب قرار داده اند و حال آنکه جناب
امام علیه السلم فرمود کلما شغلک عن ربک فهو صنمک چون
اینطور اشخاص بسوء اختیار خود شان خدا رو اگر نشده
و آثار ربوبیت را بمقام ظهور نیاورده اند خداوند بمقتضای
نوالله فنسیهم بستر امرین الامرین تکمیلا للاختیار بمدلول
بل طبع الله علیها بکفرهم و ختم الله علی قلوبهم اعمال و کردار
ایشانرا بخاتم قضا و امضا مختوم فرموده و بدینجهت از
توفیقات خاصه و الطاف عظیمه محروم و مخذول مانده اند لا یقدرون
علی شیء مما کسبوا و ثمر و اثر خیری در ازاء عمل ندیده اند
والعیاذ بالله آنانرا خدا بر خود شان واگذاشته و
امور شانرا بخود شان موکول داشته باینمعنی که از
بروز خواص و مقتضیات اعمال آنها مانع نبوده بهر طور
اقتضا کرده بهمانطور اثر مترتب ساخته و براه برده است

کج روی حبف القلم کج آیدت ٭ راستی جوی سعادت زایدت
و ما ظلمناهم و لکن کانوا انفسهم یظلمون و فی شانهم قال
تعالی اولئک ییسوا من رحمتی و اولئک لهم عذاب الیم
و قال علی علیه السلم رجل و کله الله الی نفسه فهو جایر عن
قصد السبیل و قال تعالی ذرهم یخوضوا و یلعبوا و یلههم الامل
و قال ایضا و نذرهم فی طغیانهم یعمهون و قال ایضا
والظالمون ما لهم من ولی و لا نصیر و قال اولئک لهم
خزی فی الدنیا و الآخرة مبادا آنکه او کسر اگند خدا ٭
که خوار او شدن کاریست دشوار ٭ و تا اینجا دو مقام معلوم
شد و چنانکه طایفهٔ اول در انجاح مطالب بالذات
چندان احتیاج بجمع اسباب مفید نخواهد بود و چنانکه
نان که سبب سیریست اگرچه معاویه را مفقود نبود ولی
بروز اینخاصیت را از نان دربارهٔ معاویه مثلا اذن
و ارادهٔ خدائی متعلق نبود نان رفع گرسنگی از او نمیکرد
چنانکه شاعر اشاره باینمعنی کرده و صاحب الی بطنه کا
نهاویه ٭ کان فی امعائه معاویه ٭ مگر اینکه حکمت
مقتضی شود تا بطریق عادی اهل اینمقام نیز فیوضات رسید

نا ندارند اینهارا نیز بقا
فراهم آوردن اسباب

و در باره ایشان خرق عادت نباشد و حکمت در این
باب بسیار است از جمله آنچه صریح آیات است احسب الذین
کفروا انما نملی لهم خیرا لانفسهم انما نملی لهم لیزدادوا اثما
برای تتمیم اختبار و اظهار آنچه در قوه ایشان است خداوند
مقتضیات ایشان را اگرچه بظاهر خیر است مانع نشده بمقام
بروز میآرد چه اگر اسباب معصیت بدست ایشان نیاید
قادر بر عصیان نخواهند بود و آثار خباثت ایشان
در عالم شهود بظهور نخواهد آمد و قال ایضا عز من
قائل و لا تعجبک اموالهم و اولادهم انما یرید الله ان
یعذبهم بها فی الدنیا و تزهق انفسهم و هم کافرون اما
مقصد که در توکل و رضا و تسلیم آن قوه را دارد
بالمره شهوات نفسانیه و علایق جسمانیه را ترک نموده در
همه امورات اراده و رضای خود را بسته بقضا و رضای
خدای کرده باشد و نه در هوای نفس و ضعف قلب
بمرتبه میباشد که بالکلیه از ذکر خداوند غافل شود و مستغرق
هوای نفس گردد پس ایشان را از رجوع باسباب ظاهریه
چاره نیست و امثال این اشخاص که هنوز اطمینان

کامل

کامل ندارند و رضا و تسلیم و توکل در قلوب ایشان ثابت
و راسخ نگشته اگر از اسباب ظاهریه دست کشند ولی اینها
نروند غالبا بمطلوب خود نخواهند رسید فلهذا ایشان
در ترک اسباب و وسایل ظاهریه عقلا و شرعا مستحق لوم
و ذم میباشند در تذکره حسن ثوری آورده وقتی بخاطر
حسن رسید که از راه صحرا و بیابان بمکه رود پس راه بیجاده
در پیش گرفت و روانه شد شب و روز طی منازل نمود
تا آنکه به بیابانی رسید هوا بغایت گرم بود تشنگی بر او غلبه
کرد و بر چپ و راست نظر میکرد از دور درختی سایه دار
دید حسن متوجه بآن درخت شد چون بدانجا رسید چاه
آبی دید بمجرد دیدن دلش خوش شد و شکر بجای آورد
و با خود گفت بعد از چند روز که باین رسیده ام مرا دلو و ریسمان
نیست دلو و ریسمان از کجا بهم رسانم در این فکر و اندیشه
بود که گله آهوان پیدا شدند و از حسن رم نکرده بر سر چاه
آمدند و نگاه کردند بآب چاه بعد از آن سر بسوی آسمان کردند
و سر خود را بجنبانیدند و دو چشم بسوی آن داشتند در
ساعت بقدرت باریتعالی آب از چاه بجوش آمده تا بلب

چاه رسید آهوان سیراب گشته برگشتند و آب بازبته چاه
فرو رفت حسن آن حال را مشاهده نمود گفت الهی از برای
وحوش آب را از ته چاه بلب چاه آوردی چون نوبت بحسن
رسید آب را از لب چاه بقعر چاه رسانیدی آوازی شنید
که ای حسن تو منتظر دلو و ریسمان بودی که از کجا بهم رسانم
آهوان صحرا هیچ دلو و ریسمانی نداشتند و از ما آب خواستند
چنانچه دیدی ما آب را بلب چاه آوردیم تا آهوان بی دلو و ریسمان
آب بخورند تو باش تا دلو و ریسمان برای تو بهم رسد
چون حسن این خطاب شنید توکل بلطف و کرم او کرده روی
به بیابان نهاد و میرفت ناگاه در آن صحرا به جوانی او را ملاقات
شد آن جوان گفت السلام علیک یا حسن الثوری جواب باز
داد و گفت ای جوان تو درین صحرا دلیرانه میروی نام من
چه دانستی جوان گفت یا حسن هر که او بجز یاد خدا و ذکر
او مشغول بچیزی نکرده او را همه ستر خبر دهند و همه آشنا
گردانند آنکه واقف گشت بر اسرار هو سر مخلوقات چه بود
پیش او پس جوان گفت یا حسن تو تشنه شدی و گفتی دلو
ریسمان از کجا بهم رسانم الحال که تو توکل باو کردی واز

او آب

او آب خواستی اکنون بستان این آب را و بخور در
آن صحرای گرم آب سردی بوی داد حسن سیراب شد و شکر
حق بجای آورد و بعد از آن جوان گفت یا حسن هیچ میدانی
که درین بیابان چرا با تو ملاقات کردم حسن گفت نه جوان
گفت مقصود من اینست که لحظه بر سر بالین من باشی
تا این جان عاریتی را به جان آفرین تسلیم نمایم و تو مرا
غسل دهی و دفنم کنی حسن گفت ای جوان تو این کلام را از
کجا میگویی از بنی آدم کسی را این خبر نمیدهند و هیچ کس را
معلوم نشد که حیاتش تا چه وقت است آن جوان گفت
یا حسن حق تعالی پیش از اجل این خبر میرساند که ای بنده
من از این مقام زندان خود را بمقام جاودان برسان پس
معلوم شد مرا که میروم و بر هر مؤمن وصیت لازم است
مگر تو این ندائی نشنوی گفت مرا معلوم نیست جوان
گفت مرا معلوم شده است به حضرت رب خود خواهم رفت
پاره راه که رفتند ناگاه درخت سایه داری بنظر ایشان
درآمد چون بدانجا رسیدند آب روان و سبزه زاری دیدند جوان
وضو ساخت و دو رکعت نماز کرده سر بسجده نهاد و جان

بجی تسلیم کرد حسن تربت بساخت او را غسل داده در لحد
گذاشت و میگریست و بر آن جوان مینگریست و میگفت
بار الهی برین جوان غریب رحمت کن و بیامرزان میت
تبسم کرد و چون حسن آنجوان را در لحد شگفته دید
خندان شد و گفت ای بندهٔ خدا اگر تو زندهٔ پس زنده
در گور چگونه رود و اگر مردهٔ مرده در گور چگونه میخندد پس
آوازی شنید که ای حسن مگر این را نشنیدهٔ که اولیای
لا یموتون بل ینقلون من دار الدنیا الی دار الاخرة خواجه
هرگز نمیرد آنکه دلش زنده شد بعشق ش پس ازین مثل
میتوان یافت که مقام متوکلین غیر مقام سایرین است
کسی که آنمقام او را میسر نیست از تحصیل اسباب صوری چاره
ندارد و الا از فیض مطلوب بی بهره و بی نصیب خواهند
چنانچه سید لوط سلیمان در مرتبه اول که مقام حسن نیت
بود آب باو نرسید و آنکه بعد رسید از آن از اثر تغییر
نیت او بود که بمقام توکل قدم نمود و دل را از اضطراب
و تزلزل پاک کرد و بعضی که از بی غیرتی و یا وکی سعی
را بر خود هموار نموده بی تحصیل اسباب معیشت میروند
دکفی

و محض استخلاص از طعن و ذم مردم احادیث مقدر بود
روز برا سند و دلیل خود میآرد و خود را از متوکلین می‌پندارد
و حال آنکه از اهل اینمقام نیست یقیناً مورد خطاب و عتاب
جناب اقدس سبحانی میباشد با کمال ضعف نفس و اضطراب
قلب او ادعای توکل میکند و حال آنکه معنی توکل ابداً در او
ظاهر نیست و خدا امر فرموده بتکسب و سعی در اطراف
ارض بجهة تحصیل روزی در صافی در تفسیر آیه و من یتق الله
از حضرت صادق علیه السلم مرویست که آنحضرت فرمودند
بدرستی قومی از اصحاب رسول صلی الله علیه و آله بعد از نزول
این آیه در را بر خود بسته بعبادت اقبال نمودند و گفتند
قد کفینا یعنی کفایت کرده شدیم پس اینخبر بجناب پیغمبر ص۴
رسید حضرت بر ایشان سفارش فرمود که چه چیز
شما را وادار نمود باین عمل گفتند یا رسول الله خدا کفیل شد
برای ارزاق ما و روزیهای ما پس بعبادت اقبال نمودیم
پس آنحضرت فرمودند انه من فعل ذلک لم یستجب له
علیکم بالطلب بدرستی آنکس که اینعمل نماید برای او استجابت
نمیشود بر شما باد طلب در انوار نعمانیه آورده

که در حدیث وارد شده وقتیکه وارد شد قول تعالی و
ما من دابة فی الارض الا علی الله رزقها اصحاب جناب پیغمبر
صلی الله علیه واله گفتند بدرستی خدای متکفل شد
بروزیها پس سعی نیافتیم در طلب آن پس درهارا
برخود بستند و در خانه خود نشستند پس آیه سعی در مناکب
و اطراف ارض نازل شد پس درهارا گشودند و سعی کردند
در تحصیل روزیها انتهی ای عزیز فیوضات خداوندی بهر کس
بقدر سعی او میرسد قال تعالی لیس للانسان الا ما سعی و ان
سعیه سوف یری ثم یجزاه الجزاء الاوفی و باندازه قابلیت
هر شخص فیض وارد میشود و حالت او و تنها بقدرها و در فیض
الهی از طرف خدا تفاوتی نیست چه نسبت خدا بهمه کاینات
علی السویه است انا اقرب الیکم من حبل الورید دوست
نزدیکتر از من بمن است وین عجب ترکه من از وی دورم
تفاوت دوری و نزدیکی در خلق است ولی حق نزدیکتر از
همه است بهمه چون حرف باینجا رسید میخواهم در ضمن فصلی
در این مقام شرح و بسطی داده باشم که مطلب قدری واضح
تر شود **فصل** بدانکه مفاد ابی الله ان یجری الاشیاء الا

باسبابها خداوند بایصال فیوض و نعم خود اسباب و ابواب
قرار داده و بمدلول و ان من شیء الا عندنا خزائنه و ما ننزله
الا بقدر معلوم هر فیضی را خزائنی مرتب داشته و راه آن
خزائن باقتضای لطف و کرم همواره باز و ابواب آنها مفتوح
و اسبابش مقدور است و آنی باب خدا مسدود نیست هر
آنچه نفع و صلاح بندگان در آنست و حاجت ایشان
بر آن بسیار است خداوند باقتضای رحمت کامله و نعمت
شامله راه او را واضح و ظاهر نموده و باب او را همواره
مفتوح فرموده **فی الدعا** و سبل الراغبین الیک
شارعة فیوضات خود را بهر طالب مقدور و میسر نموده چه
منع آنها هرگز لایق شان ربوبیت نیست و عقلا بر خدا قبیح
است و خدا منزه است از قبایح لا یغلق بابه و لا یرد سائله
مگر اینکه عبد خود کلید را در نسیان کند و از کلید در کاهش
اعراض نماید و در را بروی خود ببندد و خود مستحق خذلان
و محرومی گردد ان الله لا یغیر بقوم حتی یغیروا ما بانفسهم باین
مقام ناظر است قول تعالی و لو ان اهل القری امنوا
و اتقوا لفتحنا علیهم برکات من السماء و الارض و لکن کذبوا

فاخذناهم بما کانوا یکسبون وبهمین معنی شاهد است آیهٔ
دیگر که میفرماید وجعلنا بینهم وبین القری التی بارکنا فیها
قری ظاهرة وقدرنا فیها السیر سیروا فیها لیالی وایاما آمنین
فقالوا ربنا باعد بین اسفارنا فجعلناهم احادیث ومزقناهم
کل ممزق **تبصرة** فی بصائر الدرجات عن ابی عبد الله علیه السلام
قال ابی الله ان یجری الاشیاء الا بالاسباب فجعل لکل
شیء سببا وجعل لکل سبب شرحا وجعل لکل شرح مفتاحا
وجعل لکل مفتاح علما الحدیث پس کلید ودر را نباید منحصر
بچوب وآهن دانست کلید هر عالمی ومفتاح هر مقامی از
سنخ اوست وباب ومفتاح ظاهری هست وباب مفتاح
باطنی واسباب رزق ودرهای فیض مختلف است وبرای
یک مطلوب ابواب متعدده است مفتاح هر بیتی که بدست
شخص افتد وبا آن مفتاح بان بیت راه خواهد یافت
وهمینکه کلید بدست آمد وکلید را شخص بکار برد در بروی
او باز خواهد شد پس طالب فیض وسالک راه هر مقام را
از تحصیل مفتاح آن مقام چاره نیست مثلا صنایع و
حرف از قبیل زرگری ومسکری وآهنگری ومعماری

ونجاری

ونجاری وبنائی وخراطی وخیاطی ودباغی وصباغی
وبزازی وامثال اینها وزراعت وفلاحت وتجارت
وسایر پیشها وصنعتها هر یک بابیست از ابواب رزق
که خداوند بمحض لطف وکرم برای اصناف امم در عالم اسباب
قرار داده نظام عالم وعیش بنی آدم را موقوف بر اینها کرده
واینها هم دری دارند که اول باید باو متوسل ومتوجه شد
والا تا او باز نشود این درها بسته است وآن عبارتست از
استاد آن صنعت که او دریچهٔ فیض اوست پس هر که
باین درها متوجه شد وکلید او را بدست آورد البته مستفیض
وبهره مند خواهد بود وخدا او را ناامید واز درگاه خود مایوس
نخواهد فرمود وخدا فیض خود را بفراخور حال ومقام شخص
خواهد رساند وچون توسل بابواب بوده که باب خدا
میباشند ودانستن قدر اینها واعتنا واهتمام بشأن
اینها در معنی یکنوع ستایش وشکر نعمتهای خداست از
اینجهت شخص هر قدر عمل وصنعت خود را محکم تر بگیرد وباستاد
آن صنعت خدمت نماید فیض براو زیادتر میرسد بطوریکه
ظاهرا مقتضای عمل کمتر از او بود قال تعالی لئن شکرتم

لازیدنکم و آنکس که از ابواب فیض و درهای رزق خداوندی
اعراض کند و هیچیک از ابواب فیض و رحمت خدایی متوجه
و متوسل نشود و بیکار و بیعار خود را اسیر عیال و شرمنده
نفس سازد در حقیقت قدر نعمتهای خدا را ندانسته و کفران
نعمت کرده اینطور شخص رستگار نمیشود و از این است
که مخصوصا بیکاری شوم و بدمیمنت است و روز بروز حواس
انسان را ضایع میکند و وسواسهای باطله و خیالات فاسده را
بحرکت میآرد و همینکه انسان بیکار شد قوه واهمه او را
بجاهای بد میکشد حتی اگر شخص در اقدام بمعاصی و ملاهی نفس
خود را مایوس کرده باشد از این قبیل هوا و هوس در او نشو
نمی بینی در اندک مدت بیکاری بعض امراض دیگر مبتلا
میشود از قبیل صرع و مالیخولیا و خیالات فاسده و ظنون
باطله در حق مردم و وسواس در عبادات و طهارات
و کم کم مورث خفت عقل و موجب عیب دماغ میشود بسا آدم
زیرک کارکن و کارساز دیده ام که با پنج و شش سال
بیکاری و خانه نشینی نوعی تغییر حالت در او بهم رسیده
که گویا آن شخص نیست و بطور سابق دیگر از دستش کار

برنمیاید

مجلس شورای ملی
کتابخانه

برنمیاید اعضا و جوارح و حواس پنجگانه را که خداوند منشأ
اثر و اسباب تحصیل فیض کرده وقتیکه خود شخص از کار
انداخت ضایع و بیفایده خواهد بود و عیب و علت بهم
خواهد رسانید چنانکه هرکس ملاحظه نماید در آفاق و انفس
بتجربه بهمین طور خواهد دید قال تعالی و لئن کفرتم ان عذابی
لشدید پس هر قدر که ممکن است شخص باید از درهای نعمت
و فیض خدا اعراض نکند و کلید و درهای روزی را بدست
آرد و لا محاله یک دری از درهای خدا در کسب روزی
نفس و عیال خود متوسل شود چنانچه اصحاب ائمه هدی علیهم
السلم هر یک صاحب پیشه و صنعتی بودند که آن را مایه معیشت خود
قرار داده بودند پس هرگز انصاف و روا نیست نفس
عزیز را با بیکاری در پیش این و آن ذلیل کرد شعر هر که نان
از عمل خویش خورد * منت حاتم طائی نبرد * و هرگز خدا راضی
بتذلیل نفس نمیشود و شان و پایه نفس در مقامیست که
خدا باو قسم یاد کرده و فرموده و نفس و ما سویها
چه قدر اخبار و احادیث در ترغیب و امر شخص بکسب و منع
او از سؤال وارد شده مرویست اگر سایل میدانست

چه در سوالست هرگز سوال نمیکرد در وسایل از طیار
مرویست گفت ابوجعفر علیه السلام بمن فرمود ای شی
تعالج ای شی تصنع یعنی چه میکنی عرض کردم ما انا فی
شی من در کاری نیستم فرمود فخذ بیتا واکنس فناه
ورشه وابسط فیه بساطا فاذا فعلت ذلک فقد قضیت
ما علیک قال فقدمت ففعلت فرزقت مقصود ظاهر ان
حضرت این بود که خانه بگیر و آستانه اش را خاکروب کن
و آب بفضای آن بپاش و بساط متاعی در آن بچین پس وقتیکه
این را بکنی بعمل آورده آنچه در ذمه تو بود از تکلیف بکسب روزی
راوی میگوید پس من آمدم و عمل نمودم فرموده آنحضرت کردم
مرزوق شدم و نیز در وسایل از حضرت ابی عبدالله مرویست
الکاد علی عیاله کالمجاهد فی سبیل الله یعنی شخص زحمت
کش بجهت عیال خود مثل جهاد کننده است در راه خدا وفیه
ایضاً عن ابی الحسن الرضا علیه السلام قال الذی یطلب من
فضل الله ما یکف به عیاله اعظم اجرا من المجاهد فی سبیل الله
عز و جل یعنی آنکه طلب میکند از فضل خدا آنچه را که نگاه
بدارد با او عیال خود را و کف بکند اینها را بزرگتر است از

حیثیت

از حیثیت اجر از آنکه مجاهد باشد در راه خدا وفیه عن معلی بن
خنیس عن ابیه قال سأل ابو عبدالله علیه السلام عن رجل و انا
عنده فقیل اصابته الحاجة قال فما یصنع الیوم قیل فی البیت
یعبد ربه قال فمن این قوته قیل من عند بعض اخوانه فقال
ابو عبدالله علیه السلام والله للذی یقوته اشد عبادة منه حاصل
معنی اینکه ابو عبدالله علیه السلام از احوال مردی پرسید عرض
کردند محتاج شده است حضرت فرمود پس الیوم چه میکند عرض
کردند در خانه می نشیند بجای خود عبادت میکند فرمود پس
قوت او از کجاست عرض کردند از نزد بعض برادران او پس
حضرت فرمود والله هرآینه آنکسیکه باو قوت میدهد عبادتش
از او محکمتر است خاتمه این نوع کلید و انقسام ابواب و اینطور
اسباب را پیدا کردن آسان نیست راهیست با لوف و جاده ایست
بس معروف از سابق بخیرات و مقتصد و ظالم لنفسه هر کدام
طایفه را نیل این مرام مقدور و میسر است باقتضای ربوبیت تامه
و کامله و رحمانیت مطلقه و مصالح عامه این درها و کلیدها را
خداوند در اقطار عالم پر کرده و در انتشار او وضع نموده بجهت
اینکه حیات و معیشت خلق و نظام عالم و امر دین مردم بسته براینست

کلاً نمد هولاء وهولاء من عطاء ربک ولی میشود که عبد در
مقام سیر و سلوک از منزله قدری بالاتر رود و یکنوع
امتیازی با عامهٔ ناس در مقام ریاضت نفس بهم رساند
پس علاوه بر اسباب ظاهری و متعارفی بنحو غیر متعارف و طور
غیر معروف در کار او اسباب فراهم آید و در حصول مطلوب
او بخلاف عادت از اسباب ظاهری اثر بروز کند مثلا چیزی
که بحکم عرف و عادت برا و مضر میشود نافع شود و کسیکه قصد
قتلش داشت باعث حیات او گردد چنانکه شاعر گفته
عدو شود سبب خیر اگر خدا خواهد ولی این خواست خاصی است
که در حق عامهٔ ناس میسر نمیشود مگر باقتضای مصلحت خاصه و الا
موافق عرف و عادت غالباً آثار معتاده بی تخلف از اسباب
بروز خواهد کرد چه خوب باشد چه بد چه نفع باشد و چه ضرر
خداوند بهر چیزی خاصیتی داده هر چیز را بچیزی سبب
کرده و آن خاصیت و آن اثر را که باو عطا فرموده باز نمیگیرد
در آتش اثر سوختن نهاده منع نمیکند و بفولاد اثر قطع
و بریدن را داده باز نمیگیرد ولی در حق این اشخاص
که اندک امتیازی بحسب عمل و عقیده از طبقهٔ عامهٔ ناس

بهم ر

بهم رسانده اند گاهی خداوند نوعی اسباب علیحده می
چیند که بتوسط همین اسباب معروفهٔ ظاهری خواص معهوده
و آثار معروفه بعض اسباب دیگر که مقتضی ضرر و هلاک
شخص بود مرتفع شده نتیجه بر عکس بروز میکند در
انوار نعمانیه سید سند نعمة الله جزائری آورده وقتی برای
تحصیل علم سفر دریا میکردم رفیق کشتی من حکایت نمود
که روزی موج دریا بسیار بود از اهل کشتی کسی برای قضای
حاجت در کنار کشتی نشست پس ناگهان آن شخص بدریا
افتاد و باب فرو رفت پس یکی از اهل کشتی بسوی او
آمد و بانجایی که افتاده بود دست دراز کرده از زیر
آب شخصی را بیرون کشید و بلحافی او را پوشید ساعتی
چند با نظر گذاشته تا لحاف را از رویش برداشتند
آن شخص بنا کرد بحرف زدن دیدند که رفیق ایشان نیست
و این شخص غیر اوست که باب افتاده بود پس از قصه
پرسیدند گفت کشتی ما هفت روز است شکسته و من
روی تخته پاره مانده روی دریا بودم امروز از ضعف
و بیحالی بامساک و نگاهداری تخته پاره قادر نشدم پس

تخته رفت و من قدری در روی آب ماندم غش برمن
عارض شد دیگر خود را ندانستم مگر حالا خود را در این کشتی
با شما می بینم انتهی به پس در بارهٔ شخص دویم که بدریا افتاد
چگونه حکم اسباب ظاهری مجری شد بحسب عرف و عادت
مقتضای دریا افتادن هلاکت بود آن شخص هلاک شد
ولی در بارهٔ شخص اول که قبل از او از کشتی دیگر افتاده
بود چگونه اسباب ظاهری فراهم آمد تا او نجات یافت
ذوالنون مصری را روایت کرده اند روزی بعزم شستن
جامهای خود بطرف نیل عازم بود ناگهان بعقربی بزرگ
دچار شد که بسوی او میامد ذوالنون از او بسیار واهمه
نمود و بخدا پناه برد خداوند او را از شر عقرب نگاه داشت
پس عقرب رفت تا بشط نیل رسید پس بوزغی رسید که
در خارج آب بود پس وزغ او را به پشت خود گرفته برد
در آن طرف نیل بیرون آورد ذوالنون گوید من نیز از عقب
آن رفتم پس دیدم آمد بطرف درختی که سایه بسیار داشت
و در زیر آن جوان امردی خوابیده بود پس من در پیش
خود گفتم به جهة کشتن این جوان عقرب باینجا آمده است پس

ناگاه

ناگاه دیدم افعی بطرف آن جوان میاید پس عقرب بآن افعی
رسید و از دماغ او گزید افعی کشته شد عقرب بسوی
آب بازگشت و در پشت وزغ باز بآن طرف گذشت
پس در آن حال این ابیات را خواند شعر یا راقداً والجلیل یحفظه — ذوالنون ع
من کل سوء یکون فی الظلم ❊ کیف تنام العیون عن ملک
تاتیک منه فواید النعم ❊ پس آن منحرف جوان از خواب
بیدار شد و از قصه خبردار و جامهٔ لهو را از خود دور کرده
لباس سیاحت پوشید و با همین حالت وفات یافت
انتهی ببین چگونه عقرب را بسوی افعی برد و او را سبب
هلاک افعی و خلاص جوان نمود رباعی ای آنکه ز خویشتن و فی
فرونهٔ ❊ صد درد و صاحب درونهٔ ❊ دایم پی لهو و لعب و — داری ع
خواب و خوری ❊ تو دایهٔ طفل عادتی مرونهٔ ایضاً تا چند طریق
جاه و حشمت طلبیم ❊ برخیز که مفتاح سعادت طلبیم تا ما ظن
باز فیض معمور شود ❊ از باطن اهل فقر همت طلبیم و نیز
در انوار النعمانیه آورده جماعتی از دزدان شب بخانهٔ
شخصی داخل شدند تا چیزی بدزدند وقتیکه بخانه
داخل شدند دیدند طفل شیرخواری در گهواره است آنها

رسیدند که طفل گریه کرده بصدای او پدر و مادرش بیدار
شد و پس طفل را با گهواره برداشته از خانه بیرون کرده
در خارج گذاشتند بنا کردند به حمل و نقل اثاث البیت تا
آنچه که در خانه بود کلا به بیرون کشیدند آوردند بعد دوباره
بخانه آمدند که اگر چیزی آنجا مانده باشد ببرند مادر طفل بیدار شده
برخواست بطفل شیر بدهد دید طفل و گهواره جای خود
نیست شوهرش را بیدار کرد ماجرا را گفت هر دو به طلب
طفل از خانه بیرون شدند ناگاه سقف خانه و دیوارهای
اطاق فرو ریخت دزدان زیر خاک هلاک شدند مال
و جان اهل خانه کلا سالم ماند پس تامل کن چگونه بخلاف
عادت اسباب ظاهری برای سلامتی مال و جان اینها
فراهم آمد و متعرضین ایشان هلاک شد و نعم ما قال
هزار دشمنم ار میکنند قصد هلاک * گرم تو دوستی از دشمنان
ندارم باک * در سالهای گذشته روزی اوائل طلوع
آفتاب بود برادرم از حیاط اندرونی به بیرونی رفت که بعادت
مستمره در اطاق با معلم خود مشغول باشد همینکه خواست
پا باطاق بگذارد عطسه کرده بود بجهت عطسه کردن او

معلمش

معلمش که از جمله پاکان روزگار و مرد هشیار و صاحب
حالی است دلش مضطرب شده از مکتب خانه باطاق
دیگر آمده باز دیده بود که قلبش وحشت میکند اخوی
هم اضطراب زیاد داشته پنجرهٔ اطاق را بالا کرده بودند
در اینحال از سقف اطاق صدائی بگوششان رسیده
بود در حال بجهت سابقهٔ اضطراب قلبی از اطاق بیرون
آمده بودند به محض پا گذاشتن به بیرون اطاق که مهتابی
کوچک بود رکن دیوار اطاق شکسته و خوابیده مکتب خانه
و هم اطاق دیگر که آنجا نشسته مشغول درس میخواندند
بشوند بکلی خراب شد پنجرهای هر دو را تیرهای اطاق خورد
خورد کرده اثری نگذاشت پدر و مادرم سراسیمه از اندرون
بصدای خرابی عمارت برخواستند حیاط اندرون را غبار
و خاک و خاشاک فرا گرفت و دو سه نفر علیحده که بیرون
بودند از اینها بکلی مایوس شده همهٔ ما هلاکت اینها را
جزم و یقین نمودیم من جمله در دل من شکی در هلاک ایشان
نماند قطع عادی بمرگ ایشان نمودم تا تاسف و ملالی بی حد
حاصلم شد و خاک و خاشاک راه اندرون و بیرون را

باقی

سه دو داشت در خیال حاضر کردن بیل و کلنگ
بودیم که ایشانرا از زیر خاک بیاریم یکوقت غبار ساکت
شد دیدیم اخوی و معلمش و دو سه نفر دیگر از ملازمان
درمیان حیاط صحیحاً و سالماً ایستاده اند بحمد الله سرموئی
صدمه و آسیبی بوجودشان نرسیده بود تفصیل مذکور را
آنچه ذکر و نقل کردند مر شنوندگان را باعث تعجب و تنبه
زیرا حقیر بفضل الله تعالی اینقبیل الطاف و تائیدات
را درباره خود بکرات دیده و بارها آثار توفیق و فراهم
آوردن اسباب غیر موجوده را درباره امورات خود مشاهده
کرده ذکر تفصیل انهارا خوش نیدانم ولی کمال تشکر
دارم از اینکه بعضی اوقات باقتضای حالت بطور
جزم و ثبات اینفرد شیخ را خوانده ام اگر جهان همه دشمن
شود بدولت دوست خبر ندارم از ایشان که در جهان
هستند چه خوب است اینکه شخص ازینحالت هرگز جدا
نشود و بمعنی ملکه بوده ثبوت و رسوخ بهم برساند و در
نفس دائما اطمینان و در قلب همواره قوتی باشد
خواجه حافظ بنیاد هستی تو چو زیر و زبر شود در دل مدار هیچ

ز

که زیر و زبر شوی شعر سعدیا گر بکند سیل فنا خانه عمر
دل قوی دار که بنیاد بقا محکم از وست الا ان اولیاء
الله لا خوف علیهم و لا هم یحزنون ایقاظ شخص در مقام
سلوک ازین مرتبه هم که تفصیل آن داده شده میشود درجه
بالاتر رود و در عالم توکل هیچ چه التفات و اعتنا
بظاهر اسباب نداشته باشد و بدون ابواب ظاهری و بی
اسباب صوری باز بمرادات و مطلوبات خود رسد این
شخص بمفتاح ابواب غیبیه و کلید اسباب باطنیه را در یافته
که بدون ابواب ظاهره بمطلوبات خود فایز میشود و حال
اینکه عقل ظاهر بینان بکمال حیرت را دارد و نمیدانند
مطلوب او از کدام سبب ظاهر شد با مثل مریض که اطبا
از او یاس بهم رسانند و پرستاران او دست کشیدند
باوجود این بیدوای ظاهری و بی طبیب صوری صحت
یافت چنانکه در حکایت حسن ثوری بالا آمدن آب
بلب چاه و پیدا شدن جوان در صحرا و آب دادن او
بحسن همه اینها با اسباب غیبیه بوده نه با سباب ظاهریه
متعارفه بخلاف مرتبه سابقه که تائید در انمرتبه باز

ایقاظ

باز باسباب ظاهری بود و علی الظاهر خرق عادت
بنظر نمی‌آید و تایید مزبور خارق عادت محسوب نمیشد
ولی در اینمرتبه که آثار با اسباب غیبیه بروز میکند
البته بنفسه تایید خارق عادت و حمل بکرامت شخص
خواهد بود در همهٔ اعصار از علما و کملین و ارباب حال
غالباً این قبیل کرامتها بروز کرده کاهی شایع شده
و برانها که معاینه ندیده اند ثقات و معتبرین نقل کرده اند
چنانکه درین جزء زمان از سید عالی‌مقام بحر العلوم اعلی
الله مقامه بطرق متعدده نقل شده و بعضی از او و از بعض
علمای دیگر شایع و مشهور است که بعض شبها پارهٔ
اشخاص ایشان را تعاقب کرده رفته دیده اند که بدون
کلید و سبب ظاهری در و قفل صحن مبارک و حرم
شریف بر روی ایشان باز شد خواجه سحرم هاتف میخانه
بدولتخواهی ٭ گفت باز آی که دیرینهٔ این درگاهی
همچو جم جرعهٔ می کش که ز سر ملکوت ٭ پرتو جام جهان
بین دهدت آگاهی ٭ بر در میکده رندان قلندر
باشند ٭ که ستانند و دهند افسر شاهنشاهی ٭ خشت

زیر

زیر سر و بر تارک هفت اختر پای ٭ دست قدرت
نگر و منصب صاحبجاهی ٭ اگرت سلطنت فقر ببخشند
ای دل ٭ کمترین ملک تو از ماه بود تا ماهی ٭ هذی الذخا
یر ما حضر واجدها ٭ لو کان عادم ثغاء و رغاء ٭ هذی المواد
لی ما حضر واجدها ٭ لو کان عادم خبّازٍ و شواء ٭ هذی المناصب
لی ما حضر واجدها ٭ لو کان عادم القاب و اسماء ٭ تتمه
میشود که عبد را کلید استجابت دعا بدست آید همینکه دعا
کرد و بحضور قلب بارگاه حضرت ایزدی توجه نمود مطلوبش
حاصل آید مگر اینکه بجهة مانع خارجی اثر دعا او بروز
نکند و الا بالذات دعای او خالی از اثر نخواهد
بود خواجه بصفای دل رندان صبوحی زدگان بس
در بسته بمفتاح دعا بگشایند اشراق میشود عبد در مقام
سیر و سلوک بجایی که امر و قول کن باشد برسد
و در مقام ذکر و طاعت و خلوص کلید اندرا بدست آرد
انوقت در حصول مطلوبات باین بیوت معتاده و
ابواب متعارفه که در حصول مطالب توجه بانها معروف
و معتاد است او را چندان حاجتی نخواهد بود چنانچه در صد

قدسی وارد است عبدی اطعنی اجعلک مثلی انا اقول
للشیء کن فیکون وانت تقول للشیء کن فیکون خواجه
فیض روح القدس ار باز مدد فرماید دیگران هم
بکنند آنچه مسیحا میکرد ما زال العبد یتقرب الی
بالنوافل حتی کنت سمعه الذی یسمع به وبصره الذی
یبصر به ویده التی یبطش بها خاتمه در انوار نعمانیه در
نور رزق نوشته هرگاه کسی در خانه خود نشیند و طلب
روزی را ترک کند آیا بر خدا واجبست ایصال رزق بر
او یا نه بعضی گفته اند که ایصال قدر ضروری و قوت
لا یموت که حیات با او محفوظ باشد واجبست و بعض دیگر
گفته اند واجب نیست مگر برای کسیکه زمام توکل را
بسوی او اندازد بجهة اینکه خدا فرموده ومن یتوکل
علی الله فهو حسبه وحق اینست که مثل این ایصال بر
خدا واجب نیست بلی بهاست که تفضل فرماید و او
تفضل مانع نیست و در حدیث وارد است وقتیکه
نازل شد قول خدا تعالی وما من دابة فی الارض الا
علی الله رزقها اصحاب جناب پیغمبر صلوات علیه وآله

گفتند

گفتند بدرستی خدای ما کفیل شد بروزیهای ما پس هیچ
تعب نمیافتیم در طلب آن پس درها را بر خود بستند
و در خانه خود نشستند پس آیه سعی در مناکب و اطراف
ارض نازل شد پس درها گشودند و سعی کردند در تحصیل
روزیها و ازین است که محدثین اصحاب آنحضرت
و اصحاب حضرات ائمه علیهم السلام اهل حرفه و صنعت
و کسب و تجارت بودند انتهی سابق این حدیث از
انوار نقل شد اینجا هم بجهة تکمیل مطلب مزبور نقل نمود
بیان اینکه در حدیث فرمودند درها را بستند بر خود
درها منحصر بدان دری که نجار از چوب و تخته میسازد
و بخانه که از خشت و گل بنا شده نصب نماید بلکه
مقصود اینست درهای وسایط روزی را بر خود بستند
پس ای عزیز کسیکه بدست خود در روزی را به بندد و در
خانه خود نشیند و بسوی کلید و باب و جهت روزی متوجه
نشود در معنی اعراض از درگاه خدا و یک نوع کفران نعمت
و قصد هلاکت خودش است و حال آنکه خدا فرموده و لا
تلقوا بایدیکم الی التهلکه پس اگر این شخص هلاک شود

ملامت بخود او وارد است و خدا را در باره عامهٔ ناس
زیاده برین لطف واجب نیست که برای آروزی و مایه معیشت
هر کس مهتی دوری و کلیدی در اختیار قرار داده و به بنده خود
از اهرانشان بدهد با وجود اینها اگر عبد بطور استغنا
و اعراض رفتار نماید البته مستحق خذلان و محرومی خواهد
بود چون سخن باینجا رسید رجوع کنیم بجواب ایرادی
که در اول کتاب گذشت بعضی میگویند سعی عباد
بی ثمر و بی اثر است بسا میشود که بدون سعی و اسباب
ظاهری بعضی بمطلوب خود رسیده و بعض دیگر هر قدر
تلاش کرده و اسباب چیده از مطلوب خود دور مانده
و برخی اعتنای زیاد باسباب دارند و معتقد هستند که
بدون فراهم آمدن اسباب ظاهری مطلوب شخص میسر
نمیشود پس میگوئیم در بارهٔ عامه بلی بمقتضای عادت
رفتار میشود لا محاله مثلا انهار از هر میکشد و تریاق
بانها نفع میکند ولی در بارهٔ بعضی که بیکنوع در بارگاه
الهی از عامهٔ ناس در مقام اقبال امتیازی و تقربی
بهم رسانده البته لازمهٔ ربوبیت و سزاوار الوهیت

اینست

اینست که تفاوتی مابین او و سائرین بشود چنانچه
میفرماید من تقرب الی شبرا تقربت الیه بذراع و من
جاء بالحسنة فله عشر امثالها پس میشود که اینطور انجاح
بدون سعی و سبب ظاهری بمطلوب خود برسند من کلام
ابی حازم الاعرج قیل له ما مالک قال شیئان لا عدم
بی معهما الرضا عن الله والغنی عن الناس یعنی از ابی
حازم پرسیدند چه مال داری گفت دو چیز دارم که با
وجود انها فقر برای من نیست یکی رضا از خدا است
دیگری غنا از مردم و همچنین انها که از عامهٔ ناس در
مقام ادبار و تنزل تفاوتی بهم رسانده و اعراض و غفلت
و جهالت ایشانرا فرا گرفته بدیهی است که اعراض و غفلت
ایشان اثر خود را خواهد بخشید فجزاء سیئة سیئة مثلها کما
قال تعالی کانت قریة آمنة مطمئنة یاتیها رزقها رغدا من
کل مکان فکفرت بانعم الله فاذاقها الله لباس الجوع
والخوف بما کانوا یصنعون شهید ثانی علیه الرحمه در
شرح لمعه در بیان اداب تجارت نوشته الرابع عشر
ترک معاملة الادنین والمحارفین بفتح الراء وهم الذین لا

یبارک لهم فی کسبهم قال الجوهری رجل محارف بفتح
الراء ای محدود محروم وهو خلاف قولک مبارک
وقد حورف کسب فلان اذا شدد علیه فی معاشه کانه
میل برزقه عنه والموقین ای ذوی الآفة والنقص فی ابدانهم
للنهی عنه فی الاخبار معللاً بانهم اظلم شیئ پس معلوم میشود کسب ۳
فرقه از ناس هستند که از نفع وثمر خود محروم میباشند و
برکت در ایشان نیست ونهی از معامله ایشان وارد شده
تا مضرت او سرایت نکند اگرچه بی اثر بودن سعی وکسب را
هم خوبی وبدی شخص نمیتوان کرد کاهی اسباب خارجی ووضع ۷ میزان
زمان ومکان شخص مقتضی محرومی میشود اگرچه شخص از
جمله ظالم لنفسه نباشد در اینصورت همین بلیه است
که موجب سعادت او میشود ولی غالبا حالت خود شخص
مقتضی محرومی میشود که او از شقاوتست نعوذ بالله من
خذلانه وغضبه پس فائز بودن اولی بمطلوب بدون سعی
وسبب ظاهری ومحروم ماندن ثانی باوجود سعی وسبب ظاهر
میزان وسند بسعی وعمل عامه ناس نمیشود که هر مقام
وهر شخص حکم علیحده دارد واحکام حکیم علی الاطلاق با
زمان

زمان ومکان ووضع وکم وکیف وجهة متغایر ومتفاوت
میشود مناسب مقام تفصیلی از بعض اعلام در نظر دارم وآن ۲
این است که از برای صفت توکل در ضعف وقوت
سه درجه است درجه اول آنکه حال او در حق خدا در وثوق
بعنایت واطمینان بکفایت او مثل شخص موکل باشد
نسبت بوکیل واین ضعیف ترین درجات توکل است
وبا سعی وتدبیر خود شخص منافات ندارد دویم آنکه حال
او در حق خدا مثل حال طفل باشد در حق مادر خود که
او جز مادر نمی شناسد وبغیر از او اعتماد وامیدواری
بکسی دیگر ندارد واگر او را نبیند دائم در طلب او باشد
وچون امری باو رو دهد اول چیزی که بر زبانش میگذرد
ای مادر است وتدبیر در این مرتبه نیست مگر تدبیر گریختن
بجا دو پناه جستن باو بواسطه دعا وتضرع سیم آنکه او در
نزد خدا مانند میت در برابر غسال باشد یعنی خود را
در پیش قدرت حق میت به بیند وجمیع حرکات و
سکنات خود را از قدرت ازلیه داند وصاحب این
مرتبه نباشد که ترک دعا وسؤال کند از راه وثوق

بکرم و عنایت حضرت حق تعالی و این شخص مانند طفلی است
که بداند اگر بسوی مادر بگریزد مادر او را بگیرد و اگر بدامن
مادر بیاویزد مادر او را در آغوش میکشد و از این قسم
است توکل حضرت خلیل الرحمن هنگامیکه او را در منجنیق
نهادند که باتش افکنند و حضرت روح الامین باو
گفت آیا حاجتی داری بخواه و نجات خود را از او طلب
کن گفت حسبی من سؤالی علمه بحالی یعنی خدا علم بحال من
کفایت سؤال مرا میکند و این مرتبه بسیار عزیز الوجود
و مرتبهٔ یقین است و صاحب آن واله و مبهوت و فارغ
از همه تدابیر است و چنین کس را باکی نیست اگر رو از همه
اسباب برتابد چه البته حق سبحانه و تعالی محافظت او را
میکند و روزی او را میرساند و متوجه بودن این شخص
بر کسب و رفتن این پی اسباب بجهة اینست که امر خدا
چنین صادر شده و الا مطلقا بسعی و کسب خود وثوق
و اعتمادی ندارد و آنچه شنیده میشود از حکایات بعض
کاملین اولیا که بی زاد و راحله به بیابانها مسافرت
میکرده اند و روزی ایشان میرسید و از سباع و درنده

احتراز

احتراز نمیکرده اند و نسبت بپادشاهان ذوو الاقتدار
سخنان سخت و ناهموار گفته اند و خدا ایشان را نجات
داده از این فرقه بوده اند ذلک فضل الله یؤتیه من
یشاء **خاتمه** پس از این تفصیلات معلوم شد در باره
عامهٔ بنی خدا با همین اسباب و وسایل ظاهری بطور عادی
و متعارفی اثر میدهد و فیض میرساند ولی گاهی در مادهٔ
خصیصین بطور غیر متعارف اسباب فراهم میآورد و اثار
مترتب میکند و در بارهٔ بعضی میشود که با اسباب غیبیه
فیض خود را برساند که ظاهربینان را محل حیرت و تعجب
باشد و خرق عادت بنظر بیاید در نظر بازی مخ بیخبران
حیران شوند و چون در این مقام عبد را در فراهم آوردن
اسباب غیبیه مدخلی نیست از آنجهة نسبت خرق عادت
باو ولی حقیقت است اگرچه خرق عادت هست ولی فعل
خداست و خلق بعبدی ندارد و گاهی بدست خود عبد
اسباب غیبیه را فراهم میکند و بدست خود او خداوند خرق
عادت جاری و ظاهر میکند چنانکه در مقام استدعای
رب ارنی کیف تحیی الموتی بدست خود حضرت ابراهیم

علی نبینا وعلیه السلام احیاء موتی را بظهور داد و در این
مقام که عبد مظهر فعل خدا میشود و فعل الله از او بظهور
میاید نسبت اعجاز و خرق عادت بعبد صحیح واز
روی حقیقت است واین اختلافات باختلاف مقامات
عباد هست وما منا الا وله مقام معلوم هر مقام لازمه
دیگر دارد و هر مرتبه اقتضای آخر سخنها چون بو فق
منزل افتاد ؛ بر افهام خلایق مشکل افتاد تنبیه
عبد با اینکه باستجابت دعا و تقرب در درگاه خدا
قادر شد بر اینکه مطلوبات خود را بطور غیر عادی
بدست بیارد و خرق عادت در حصول مطلوب او بعمل
آید یا از این مرحله ترقی کرده خود او صاحب کرامت
و خارق عادت و مظهر فعل الله گشت چنان خیال
و تصور مکن بمحض قدرت بر این معنی دست تصرف
باسباب عالم باز میکنند و اوضاع ظاهر را بهم میزنند بلکه
کسیکه باین مقام برسد و از اهل این مرتبه باشد اراده
نمیکند مگر بر آنچه خدا باو راضی است در مقام رضا و
تسلیم بهر طور خداوند عالم اسباب چیده و آثار بر آن

باسباب

وآن آثار را مع

اسباب در عرف و عادت مرتب ساخته آن اسباب را
بهم نمیزنند انس گوید دوازده سال دربان رسول خدا
صلی الله علیه و آله بودم و در آن عتبه مقدسه غنودیم
از آنجناب نشنیدم در امری که اتفاق نیافتاد بگوید کاش
این امر اتفاق میافتاد و در کاری که حاصل نمیشد
بگوید کاش اینکار حاصل میشد مشهور است اگر
عمل کیمیا باو برسد زیاده بر ضرورت عمل و تصرف
در فلزات نمیکنند برای تکملین که صاحب کشف کرامت
باشند اگر از راه ظاهر اسباب فرضا دو روز و دو شب
آب و نان نرسد بگرسنگی و عطش صبر میکنند و راضی
میشوند ابدا بطور خرق عادت اسباب سیری و رفع
گرسنگی و دفع عطش خود نمی چینند مگر اینکه شرعا خرق
عادت تکلیف بشود و در آن هم اکتفا میکنند بقدر ضرورت
الضرورات تتقدر بقدرها سعدی سلاطین عزت گدایان
حی ؛ منازل شناسان گم کرده پی ؛ سلاله بود در جدول
آرام جوی ؛ لب از تشنگی خشک بر طرف جوی ؛ نگویم که بر آب
قادر نیند ؛ که از شاطی نیل مستقیند ؛ چنان خیال

ممکن که ائمه و اولیا سلام الله علیهم هر آن و وقت و هر
جا خرق عادت ظاهر میکردند اعجاز و خرق عادت از ایشان
ظاهر نمیشد مگر در مقام ضرورت و مصلحت عمده جناب
امیر المومنین علیه السلام و حضرت فاطمه علیها السلام
که قرص نان را به مسکین دادند خود شان از او اقتضا گرسنه
و بی نان گذاشتند در رعایت حال فقیر را بر خود اختیار
نمودند آیه مبارکه و یطعمون الطعام علی حبه مسکینا
و [illegible] اسیرا نازل شد و الا بخرق عادت وجود هر
ق[illegible] ده میکردند همان آن موجود میشد از این
[illegible] الله علیهم السلم با طبای عصر رجوع میکردند و با
دوا[illegible] ظاهری و متعارفه مداوا و معالجه مینمودند حجامت
گرفتن جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله نیز از این قبیل است
مشهور است روزی حجام از آنحضرت حجامت میگرفت
خون حجامت را خورد حضرت فرمودند بهشت بر تو واجب
شد ولی دیگر باره این عمل را مکن و با اینکه در عالم بالا عقد
جناب فاطمه جاری شده بود اکتفا باو نکرده از راه
ظاهری در اینعالم ظاهر نیز صیغه معهوده نکاح که سبب

ظاهر

ظاهری علاقه زوجیت است جاری نمودند و از این است
مکتب رفتن و درس خواندن حسنین علیهما السلم و سایر
ائمه که از راه ظاهر اسباب کسب علوم میکردند بعد از آنکه
پایه تحصیل ایشان از حوصله تعلیم سایر معلمین بالا رفت خود
با امام ع جناب پیغمبر صلعم بر بعض ائمه و امام قبل بعد علاوه بر تعلیم
باطنی [illegible] ظاهرا نیز تعلیم علوم میفرمود در اخبار زیاد وارد
است که جناب رسول صلعم زبان مبارک خود را بدهان
جناب امیر علیه السلم گذاشت و القاء علم کرد و هم حسنین
ائمه هدی نسبت بیکدیگر از راه ظاهر نیز معلم بودند و هر
در وقت وفات بدیگری که جای او باقی بود ظاهرا القوی
علوم و مواریث انبیا را میکردند لکن خود جناب پیغمبر
صلی الله علیه و آله حکمت مقتضی و ضرورت قاضی بود
امی شود و بخرق عادت عالم ما کان و ما یکون گردد و الا
اگر با ظاهر اسباب عالم علم یاد میگرفت اعجاز قرانی در
قلوب ضعفا که ظاهر بین هستند و از رموز و بواطن قران
مجید خبر ندارند چندان وقعی نمیداشت و ممکن بود شبهه بعضی
در اینکه قران را آنحضرت از پیش خود آورده قوی شود

چنانکه با وجود امّی بودن آنحضرت باز میگفتند ان هی الّا
اساطیر الاولین جناب ائمه علیهم السلام با قدرت بطشی الارحن
بجاهای دور سفر میکردند بر اسب و شتر سوار میشدند و در
دعواها با قدرت بهر گونه ضرب و قتل آلات حرب را
بکار میبردند جناب امیر علیه السلام که در اینهمه غزوات معدوده
فتح نموده اند همه اینها بطور عادت بود و الّا هیچ بعضی
و دیوانه بمیدان آنحضرت نمیآمد مگر بعض اوقات که ضرورت
اقتضای خرق عادت کرده و ترک آن باعث فساد کلی
و موجب ضعف و ضرر بیضه اسلام بود آنوقت بقدر ضرورت و
اظهار معجز فرموده اند و هم چنین در میدان کربلا و در بساط
نینوا هر یک را از شهدا هر قسم خرق عادت و هر نوع تصرف
و کرامت ممکن و میسّر بود منع حرارت آفتاب و رفع تشنگی
و تحصیل آب و قتل جمیع لشکر و اظهار هر گونه فتح و ظفر
برای ادنی نوکر جناب سید الشهدا روحی له الفدا مقدور
و میسّر بود ولی چون حکمت خداوند متعلق براین بود که هر
چیز در عادت هر گونه خاصیت و تقاضا دارد بروز کند
تا آنچه در کمون و بطون اشیاء است بمقام کون و

همان خاصیت عادی

شهود

شهود برآید و سعادت شهدا بروز نماید آن بود که همه
اعوان و انصار هر چه از آن ملاحده و کفار میرسید همه را
متحمل بوده و بخلاف عادت بساط اظهارا بهم نزدند بلکه در
مقام رضا و تسلیم ازین نوع تحمل خودشان خوشنود بودند
هرگاه که غمزه تیرزن میاید ∴ جانم بزیارت بدن میاید ∴
اعضا از بسکه میربایند از هم ∴ یک تیر تو بر تمام تن میاید ∴
قیل لرابعة العدویة متی یکون العبد راضیاً عن الله تعالی
فقالت اذا کان سروره بالمصیبة کسروره بالنعمة رابعه عدویه
گفتند بنده کی رضی میشود از خدا گفت وقتیکه شادی
او بمصیبت مثل مسرت او باشد بنعمت خوش آنکه بسلم کنی و
من بکام دل گاهی بخون بغلطم و گاهی نظر کنم و چون
خرق عادت تکلیفشان نبود از اینست با اینکه صغار
اولاد آنحضرت مثل جناب سکینه و اطفال سایر شهدا در آن
عرصه پر بلا از عطش و گرسنگی بیتاب بودند و دل اهل
حرم باحوال ایشان کباب چون بظاهر اسباب بغیر از
فرات از جای دیگر در آن صحرا تحصیل آب ممکن نبود و آن ملاعین
ظاهرا دور فرات را گرفته مانع بودند آن بود که همه شهدا

بسلم

باتشنگی مردند و ذریهٔ رسول از تشنگی و سورت عطش
پریشان و ملول گشتند پس با همه قدرت قول آنحضرت که
فرمود فاسقنی شربة من الماء حقیقت بود چه موثر است این
آن بزرگوار شیعتی ما ان شربتم ماء عذب فاذکرونی
او مررتم بقتیل او شهید فاندبونی و بهمین جهة آنحضرت
بر عفر جن و بملائکه نصرت و سایر اصناف خلق که نصرت
ایشان در امیدان بخلاف ظاهر عادت بود اجازهٔ دعوا
نداد و اینکه مکرر میفرمود اما من ناصر ینصرنا اما من معین
یعیننا همه از روی حقیقت بوده که باسباب ظاهره و از اهل
این عالم طالب وجوی ناصر و معین بود تا مردم بنصرت
و جانبازی در راه او اتصال بآنحضرت نموده بهره مند
و مستفیض شوند و محروم و مخذول و منقطع نباشند در
اسرار الشهادة و کتاب مثیر الاحزان مرویست که از
آسمان صحیفه بدست آن بزرگوار نازل شد پس چون از
گشود دید که در آن نوشته است بیان عهد شهادتی که از
آنجناب گرفته شده است پیش از خلق خلق در این دنیا
و چون پشت الصحیفه را ملاحظه فرمود دید که بخط واضح و

جلی

جلی نوشته است که یا حسین نحن ما حتمنا علیک الموت
و ما انزلنا علیک الشهادة فلک الخیار و لا ینقص حظک
عندنا یعنی ای حسین ما واجب نکرده ایم بر تو مرگ را
و نازل نگردانیده ایم بر تو شهادت را بلکه ترا مخیر کرده ایم
و اگر اختیار کنی زندگانی دنیا را ما از کم نمیگردانیم از نصیب
تو از آنچه از برای تو در نزد خود ذخیره کرده ایم فان شئت
ان نصرف عنک هذه البلیة فاعلم انا قد جعلنا السموات
و الارضین و الملائکة و الجن کلهم فی حکمک فأمر فیهم من
اهلاک هولاء الکفرة الفجرة لعنهم الله یعنی ای حسین اگر میخواهی
اینکه دور گردانیم از تو این بلیه را بدرستیکه ما قرار دادیم همه
آسمانها و زمینها و جمیع ملائکه و جن را در فرمان تو پس
حکم فرما بر ایشان بهرچه اراده نمایی از هلاک گردانیدن
این کفره فجره لعنهم الله فلما عرف مضمون الکتاب و ما فی
ملک الصحیفة رفعها الی السماء و رمی بها الیها یعنی چون آن
نامه و آنچه در الصحیفه نوشته بود آگاهی بهم رسانید آن
نامه را بجانب آسمان بلند گردانید و بسوی آن انداخت
فقال رب وددت ان اقتل و احیی سبعین مرة فی طاعتک

و محبتتک پس عرض کرد که ای پروردکار من دوست
میدارم اینکه کشته شوم و زنده کرده شوم هفتاد مرتبه
در راه تو و در محبت تو و انی قد سئمت الحیوة بعد قتل
الاحبة اه اه بدرستیکه من بیزار شدم از زندکانی بعد از
کشته شدن دوستان سیما اذا کان فی قتلی نصرة دینک
و احیاء امرک و حفظ ناموس شرعک خصوصا وقتیکه
بوده باشد در شهادت من یاری و نصرت دین تو و
زنده شدن امر تو و حفظ ناموس شریعت تو ایعزیز در
استجابت دعای شهدا که احدیرا حرف نیست پس چرا
دعا نمیکردند و خود شانرا از ورطه و مهلکه خلاص نمی
نمودند محض بجهة این بود اوضاع و اسبابیکه باقتضای
قوابل اهل عالم چیده شده و حکمت خدا بقاء و با
آنها علاقه کرفته اتماما للحجة و تکمیلا للاختیار و توضیحا
للاختبار دست تصرف بان اوضاع نزده ابدا اراده
غیر از اراده خدا نکردند لا یملکون لانفسهم نفعا و لا ضرا
و لا موتا و لا حیاتا و لا نشورا ولی اکر اندک خطره به قلب
ایشان میرسیده موجب انحطاط ایشان از انعام بود

چنانکه

چنانکه اینمعنی مرویست وقتیکه جناب امیر علیه السلم را
با ان تفصیلات که شنیده اید بمسجد میبردند سلمان
از تحمل انحضرت با آنهمه قدرت در قلب خود تعجب کرد
و اینحکایت باو سخت دشوار آمد جناب امیر علیه السلم
بطور تعرض بسلمان نکاه کرد و فرمود یا سلمان
فیک بقیة هذا من ذاک یعنی این تحمل هم از ولایت است
اکرچه مقام سلمان بالاتر از این است شاید این
سوال و جواب برای تعلیم و تبیین غیر باشد از باب ایاک
اعنی و اسمعی یا جاره چنانکه اکثر خطابات ایشان
در پاره مواقع باینطور است پس مؤمن باید متحمل هر
کونه مصایب و بلایا باشد قال تعالی و لنبلونکم بشیء
من الخوف و الجوع و نقص من الاموال و الانفس
و الثمرات و بشر الصابرین یعنی هر آینه امتحان می
کنیم شمارا با چیزی از کرسنکی و خوف و نقص از اموال
و انفس و ثمرات و مژده ده بصبر کنندکان و از
انبیا علیهم السلم هر کدام که در نفرین قوم تعجیل کرد
و حال انکه هنوز حجت و لطف برانها تمام نشده و مؤمن

ارکان فریقین جدا نگشته و موقع هلاکت ایشان نشده بود
و نفرین آن پیغمبر که ترک اولی محسوب بود باعث انحطاط
شان او در بارهٔ خدا گشت تا بمصائب و آلام و بلایای
زیاد دچار شد و زحمتها کشید و توبه ها نمود گریها کرد
اغاثتها نمود تا خداوند از ترک اولای او گذشت حضرت
ایوب هر وقت از حالت قوم خود دلتنگ و ملول
شد رو بدرگاه خدا آورد جواب رسید که یا ایوب صبر
کن اینها بندگان من هستند پس باید صبر کرد و تحمل
نمود چنانچه جناب سید الشهدا روحی له الفداء در این مقام
فرمود الهی صبراً البلائک و تسلیماً لأمرک و قضائک
لا معبود غیرک و این مقام را بعضی بفناء فی الله تعبیر
کرده اند که شخص اراده خود را در جنب اراده حق مضمحل
و فانی نماید و ما تشاؤن الا ان یشاء الله و از این
تفصیل معلوم شد که مر متوکل را نیز رجوع باسباب
و ابواب که خداوند در عرف و عادت ظاهراً آنها را
برای مسببات و مطلوبات وسیله قرار داده لازم
است و ترک آنها و اعراض روا نیست از آنجمله بود که

هر دو تقضیات کینونات عالم را باهم نزد

شخص

شخص اعرابی اشتر خود را رها کرد و گفت توکلت علی الله
حضرت رسول صلعم فرمود او را به بند و توکل بر خدا
کن یعنی با توکل زانوی اشتر ببند و از حضرت صادق
علیه السلم مرویست خدا از برای بندگان خود دوست دارد
که مطالب خود را از او طلب کنند باسبابی که از برای
آنها مهیا فرموده و بتحصیل آنها امر نموده و در کتاب
اسرائیلیات وارد شده که موسی بن عمران را مرضی
روی داد بنی اسرائیل به نزد او آمدند و علت او را
شناختند و گفتند فلان دوا علاج اینست موسی
گفت معالجه نمیکنم تا خدا بی واسطهٔ دوا مرا عافیت
بخشد پس ناخوشی او بطول انجامید و خدا باو وحی
فرستاد که بعزت و جلال خودم قسم که ترا شفائی
دهم تا بدوائی که گفته اند معالجه نکنی پس بنی اسرائیل را
فرمود بدوائی که گفتید معالجه من نمایید او را معالجه
نمودند عافیت یافت پس خدا او را وحی فرستاد که
میخواستی بتوکل خود حکمت مرا باطل نمائی آیا که غیر از من
دواها و کیاهها و منفعتها را قرار داد من اودع المنافع فی

العقاقیر **مرویست** یکی از زهاد ترک اباد اینهار اکرده در قلهٔ کوهی مقیم شد و کفت از احدی چیزی نمی طلبم تا خدا روزی مرا بفرستد پس یک هفته نشست و چیزی باو نرسید و نزدیک بمردن شد کفت پروردکارا اکر مرا زنده خواهی داشت روزی مرا برسان والا قبض روحم کن وحی باو رسید که بعزت و جلال خودم قسم که بتو روزی نمیدهم تا داخل اباد آنی نشوی و میان مردم ننشینی پس بشهر آمد و نشست یکی از برای او طعام آورد و یکی آب آورد و خورد و آشامید و در دل او کذشت که چرا خدا چنین کرد وحی رسید که می خواهی بزهد حکمت مرا برهم زنی آیا نمیدانی که من بندهٔ خود را از دست بندکان دیکر روزی میدهم دوست تر دارم از اینکه بدست قدرت خود روزی او را برسانم انتهی **تکمیل** ایعزیز هرچه نوشتم و کفتم درست بسنج و نیک بفهم و نیک یاد کیر که مشکل این واضح اینکونه اسرار را در کتابی بدست آری و به آسانی این مطالب را بفهمی تحصیل علوم که الآن در

اینقصر

اینقصر مرسوم است مقدمات را عبارت از علم لغت و صرف و نحو و منطق و حساب و معانی و بیان و بدیع دانند و نتایج را منحصر بعلم فقه و اصول ابتدای تحصیل طالبین اینعهد کتاب صرف میر و شهایش قوانین و شرح کبیر است اکرچه همهٔ این علوم و این کتب حق و صحیح و لازم التحصیل است باید تحصیل کرد و فهمید لکن هریک موضوع و غایت علیحده دارد مثلاً دخلی بمسئلهٔ جبر و تفویض ندارد و اصح است که اینمطالب نه در صرف میر است نه در تصریف و نه در عوامل جرجانی و نه در نموذج زمخشری و نه در شرح سیوطی و جامی و نه در مطول و مختصر سعد تفتازانی و نه در معالم و نه در قوانین و نه در شرایع و شرح لمعه و نه در شرح صغیر و نه در شرح کبیر بلکه عالمی که در مقدمات استاد سیبویه و اخفش و در قوانین اصول و شرایع فقه مسلّم کل و وحید عصر و فرید دهر باشد در تحقیق اینمطالب مثل انست که شخص با صنعت آهنکری در علم زرکری مداخله نماید یا بعلم بیطاری مثلاً در معالجه طبیب تصرف کند مکر

ومعتنابه؟

مگر اینکه شخص در این مطالب دقیقه آرزوی علم دارد و از
راه خودش آنچه لازمست اجتهادی و تتبعی کرده باشد
و در آیات و اخبار اینها لازمه غور رسی را بعمل آورده
از روی دلیل ما بین حق و باطل تمیز بدهد و علاوه بر
علوم مرسومه در اینمطالب نیز از راهی که ائمه هدی علیهم السلم
قرار داده اند تعمق و تفکر نموده باشد و الا به محض
تحصیل مقدمات یا به تحصیل فقه و اصول این مسایل
مشکله هرگز منحل نمیشود بیچاره مدعی کند اظهار علم و
فضل ناشناخته قبول زر و جید از زر دی احادیث را
و آیات را تفسیر به رای نمیتوان کرد خواجه بارها گفته
ام و بار دگر میگویم که من دلشده این ره نه بخود می
پویم در پس آینه طوطی صفتم داشته اند آنچه استاد
ازل گفت بگو میگویم در حقیقت مسائل این رساله
و مطالب این مختصر نواله بالاتر از حوصله فهم فقیر است
و برتر از اندازه استنباط حقیر پس اعتماد و اعتنا بر
اینها زیاد کن و قدر اینها را تنگ بدان و قول من
تصور مکن مالی و ما خطری من کیستم و حرف من چیست

بلبل

بلبل از فیض گل آموخت سخن ورنه نبود این همه قول
و غزل تعبیه در منقارش ای عزیز خیال مکن از کتب
حکمیه و رسایل کلامیه این بنده بکلی بی خبر است و از
تحقیقات حکمیه و تدقیقات فلسفیه ابدا رمزی ندانسته ام
بلکه گاهی اوقات خود را در شرح تجرید تجرید کردم و
گاهی از مطالب شفا شفا جستم و گاه از هدایه هدایت
خواستم بالاخره از آن گوهر مراد بهره نیافتم و جز
مزید شبهات و کثرت شقوق ایرادات چیزی که نفس
بان انس گیرد و مطمئن بشود و از اضطراب شکوک و
شبهات وارده آرامی بهم برسد ندیدم و نیافتم فخر رازی
هرگز دل من ز علم محروم نشد کم ماند ز اسرار که
مفهوم نشد هفتاد و دو سال فکر کردم شب و روز
معلومم شد که هیچ معلوم نشد لقد طفت فی تلک
المعاهد کلها و سیرت طرفی بین تلک المعالم فلم ار الا
واضعا کف حایر علی ذقن او قارعا سن نادم به
قیاسات عقل یونانی نرسد کس بذوق ایمانی اگر
بمنطق کسی ولی بودی شیخ سنت ابو علی بودی

عربیه وکم قلت للقوم انتم علی ❊ شفا حفرة من کتاب الشفا
فلما استهانوا بتنبیهنا ❊ فرعنا الی الله حتی کفی ❊ فماتوا
علی دین رسطالس ❊ وعشنا علی ملة المصطفی ❊ فکر
بهبود خود ای دل ز در دیگر کن ❊ درد عاشق نشود به بمدا
وای حکیم ❊ دام سخت است مگر یار شود فضل خدای
ورنه آدم نبرد صرفه ز شیطان رجیم ❊ فخر رازی
نهایة اقدام العقول عقال ❊ واکثر سعی العالمین ضلال
وکم قد رأینا من رجال ودولة ❊ فبادوا جمیعا مسرعین
وزالوا ❊ وکم من جبال قد علت شرفاتها ❊ رجال
فزالوا والجبال جبال ❊ وارواحنا فی وحشة من
جسومنا ❊ وحاصل دنیانا اذی ووبال ❊ ولم نستفد
من بحثنا طول عمرنا ❊ سوی ان جمعنا فیه قیل وقال ❊
تا اینکه بتوفیق خداوندی اتفاقا به صحبت بعض ارباب
حال فائز شدم ودر آن اوقات میل تحصیل حکمت غالب
الهی در دلم بود لهذا صحبت از کتب حکمت میان آوردم
واز بعض حکما بطور خوش اسم بردم آن شخص گفت
موضوع حکمت الهی چیست گفتم خدا گفت موضوع علم عبارت

از آنست

از آنست که در آن علم از عوارض ذاتیه آن شیء گفتگو شود و
عوارض ذاتیه خدا چیست که او را موضوع قرار داده اند تا مسائل
دیگر به بیان آید وحرف طول انجام شد وآن شخص از فرار
شیخ بهائی علیه الرحمة چند فردی برخواند الحق زیاد موثر
گشت شعر چند چند از حکمت یونانیان ❊ حکمت ایمانیان را هم
بخوان ❊ دل منور کن بانوار جلی ❊ چند باشی کاسه لیس بوعلی
ایها القوم الذی فی المدرسه ❊ کلما حصلتموه وسوسه ❊ فاغسلوا
یا قوم عن لوح الفؤاد ❊ کل علم لیس ینجی فی المعاد ❊ علم چه
بود آنکه ره بنمایدت ❊ زنگ گمراهی ز دل بزدایدت ❊
این هوسها از دلت بیرون کند ❊ خوف وخشیت در دلت
افزون کند ❊ پس مدتی اوقات خود را بمطالعه احادیث
ورجوع کتب معتبره اخبار مصروف داشتم وتتبع در
متون احادیث نمودم وتعمق وتفکر در معانی آنها بکار بردم
ودرین بین از افواه رجال وکلمات ارباب کمال بتقریر وتحریر
رمزها دیدم ونغزها شنیدم بالحمد لله تعالی رازی الجمله آرامی فی نفس
حاصل آمد وقلب از نوعی سکون واطمینان بهره رسید
تا در حل شبهات باطله وکشف مطالب حقه ازما سوا گسیختم

و مجموعهٔ اغیار را ایجا زحمتم و بدیل احادیث متشبث
شدم و با خبار ائمه هدی اطهار سلام الله علیهم چنگ زدم
و به بیانات ایشان متوسل گشتم و گفتم بیت مرا ز منصب
تحقیق انبیاست نصیب ٭ چه آب جویم در جوی خشک بی آبی
بحکم ان علینا بیانه کدام مطلبی است که ائمه علیهم السلام
بیان نفرموده باشند و کدام تحقیقی است از او غفلت نموده باشند
ایعزیز بترس از انیکه داخل شوی بمصداق آیه شریفه
که میفرماید و من الناس من یجادل فی الله بغیر علم ولا هدی
ولا کتاب منیر یعنی از مردم کسانی هستند که نزاع و جدال میکنند
در باب معرفت و دین و امر خدا بدون علم و بی هدایت و بی
کتابی که روشنایی دهنده است از ظلمات شکوک و
شبهات شنیده باشی که صراط از شمشیر برنده تر و از
موی باریکتر است پس الحذر که در مراتب معرفت بی سابقه
علم و بی واسطهٔ بصیرت جرات مداخله بر خود داده بی بصیرت
آغاز بتحقیق بگذاری اثبات یا رد مطلبی کنی و بهوای نفس
و خیال خود سخنی رانی و باین مقامات متهورانه قدم بگذاری
خواجه ای مگس عرصه سیمرغ نه جولانگه تست ٭ عرض خود میبری و زحمت ما میداری ٭ قال النبی صلی الله

علیه

علیه و آله انا مدینة العلم و علی بابها ٭ یعنی آنحضرت فرمود
من شهر علمم علی در آن است خواجه نقطه علم نمودم تو با
سهو مکن ٭ ورنه چون بنگری از دایره بیرون باشی ٭
و اگر راه شهر و سبیل آن بر تو مخفی باشد و در او را نیابی
یا در را برروی خود بسته بینی بلدی و دلیلی یا مفتاحی طلبی
پس متوسل باش بعلماء امت و حکمای ملت که سالک
سبیل و قائد طریق کلید نجات هستند و مفتاح مشکلات
شعر تو که یوسف نیستی یعقوب شو ٭ همچو او با گریه و آشوب
شو ٭ تو چو شیرین نیستی فرهاد باش ٭ چون نه لیلی
چو مجنون گرد فاش ٭ الرفیق ثم الطریق خواجه قطع این مرحله
بی همرهی خضر مکن ٭ ظلماتست بترس از خطر گمراهی
در اربعین شیخ بهائی علیه الرحمه در حدیث سی و ششم
عن کمیل بن زیاد النخعی عن علی علیه السلام الی ان قال یا
کمیل ان هذه القلوب اوعیة فخیرها اوعاها احفظ عنی ما
اقول لک الناس ثلثة عالم ربانی و متعلم علی سبیل
نجاة و همج رعاع اتباع کل ناعق یمیلون مع کل
ریح لم یستضیئوا بنور العلم و لم یلجئوا الی رکن وثیق یا کمیل

العلم خیر من المال العلم یحرسک وانت تحرس المال والمال
تنقصه النفقة والعلم یزکو علی الانفاق یا کمیل العلم دین
یدان الله به الی ان قال یا کمیل مات خزان الاموال والعلماء
باقون ما بقی الدهر اعیانهم مفقوده وامثالهم فی القلوب
موجوده آه آه ان هنا واشار علیه السلم بیده الی صدره
لعلما جما لو وجدت حملة الحدیث قال تعالی وجعلنا بینهم
وبین القری التی بارکنا فیها قری ظاهرة سیروا فیها
لیالی وایاما آمنین خواجه خیز تا از در میخانه کشادی طلبیم
بر در دوست نشینیم و مرادی طلبیم ٭ زاد راه حرم دوست نداریم
مگر ٭ بگدایی ز در میکده زادی طلبیم ٭ نقطهٔ خال تو بر لوح
بصر نتوان زد ٭ مگر از مردمک دیده مدادی طلبیم ٭ ونعم ما قال
رحمه الله دل که آیینه شاهیست غباری دارد ٭ از خدا می طلبم
صحبت روشن رایی ٭ بدانکه علم شما عبارت از علوم رسمیه
که در حالت انسان اثری نه بخشد و در سلوک و رفتار
ان ثمری ندهد شیخ بهایی هندسه یا رمل یا اعداد شوم ٭ فلسفه
یا نحو یا طب یا نجوم ٭ زان نگردد بر تو هرگز کشف راز ٭
گر بود شاگرد تو صد فخر راز ٭ علم رسمی سر بسر قیل است و

قال

وقال ٭ نه از و کیفیتی حاصل نه حال ٭ قد صرفت العمر فی
قیل وقال ٭ یا ندیمی قم فقد ضاق المجال ٭ گر کسی پرسد
که از عمرت همین ٭ هفت روزی ماند آن گردد یقین ٭ تو درین
یک هفته مشغول کدام ٭ علم خواهی بود ای مرد تمام ٭ کل العلوم
سوی القرآن مشغلة ٭ الا الحدیث والا الفقه فی الدین ٭ العلم
ما کان فیه قال حدثنا ٭ وما سوی ذاک تلبیس الشیاطین ٭ قل
قد جاءکم بصائر من ربکم فمن ابصر فلنفسه ومن عمی فعلیها
وما انا علیکم بحفیظ والحمد لله رب العالمین والصلوة والسلم
علی محمد وآله اجمعین تم بید منشیها الحقیر الحسنی الحسینی
الطباطبایی محمد رفیع بن علی اصغر بن الامیرزا رفیع التبریزی
طاب ثراهما وجعل الجنة مثواهما فی الیوم الرابع عشر من
شهر الربیع الثانی فی قری هشترود وکنت اسیرا فیها غیر
سنه الف و مائتين و احدى و ثمانين
مقیم فی قریة ازید من یوم ولیلة بویا بالجزوی وبویا بالتحقیق
وبویا بالتلخیص اما بحمد الله تعالی باتمام این مختصر رساله
موفق شدم وانچه مقصود بود بآن فایز گردیدم هزار شکر
خداوند را که زبان و بیان این بنده حقیر و ضعیف از چنین
خطاب لطیف و کتاب شریف اجازت ساخت در حقیقت از روزگار

بخود اینقدرها امیدواری نداشتم فالحمد لله ثم الحمد لله که این
آثار ازین بنده خاکسار بر روزگار بماند و من بعد را از من
یادگار شد بسی میوزد مشکبو بادها که ما رفته باشیم از یادها
توقع از مطالعه کنندگان این اوراق آنست که حقیر را
بدعای خیر یاد آرند و بمحض خواندن یکصفحه ناقص حکم بصحت
و بطلان آن ننمایند تا اطراف مسئله و موضوع و محمول و
متممات آن درست بدست نیاید بهیچوجه حکمی نکنند
از اول رساله تا آخر بمرض و بدون غرض ملاحظه نمایند
البته حق مطلب در اذهان سلیمه جاگیر خواهد شد و باعتقاد
این بنده هرچه درین رساله قلمی گردیده همه آنها منتهی به ۲ نزد مسلمین ع
ضرورت و بداهت است نباید احدی را در اینها محل تأمل و جای
انکار باشد اگر کسی فرضا بمقام رد برآید خواهش دارم
اولا اطراف مسئله را درست بفهمد و در تحصیل مقصود
من تعمق [illegible] نماید مطلب را نفهمیده رد نکند والا مرا
ادعائی و حرفی با کسی ندارم لکم دینکم ولی دین من
در عالم خود آنچه سعی و اجتهاد بود تا اینجا بعمل آورده
و اینهارا موافق ضرورت دین و مذهب و مطابق آیات

و اخبار

مجلس شورای ملی
کتابخانه
۱۳۰۰

و اخبار فهمیده ام و خطا و خلافی در اینها ننموده ام و با الهام
مدلول اخبار و مستنبط از کلمات ائمه اطهار صلوات
الله و سلامه علیهم بجا آورده ام والله اعلم بالصواب
والسلام علی من اتبع الهدی تم فی شهر رمضان
المبارک من شهور سنه ۱۲۸۱
رقمه اقرب اقدم الفقرا احمد
اللهم اغفر له

[illegible]

[illegible]

تم کتاب حقیقة الامر من مؤلفات الفاضل العلامة رفع قدره
و زید فضله و له مؤلفات عجیبة منها کافیة العروض فی میزان
الشعر و منها لب الحساب فی علم الحساب و منها شرح التقویم
فی بیان رقومات التقویم و منها ترجمة الادب فی بیان
قواعد لغة العرب تالیف عجیب و تصنیف غریب و منها
تحفة الامثال جمع فیها الامثال السایرة للعرب نظما و نثرا
و منها دیوان قصاید له سلمه الله فی المناقب و المراثی و منها
کتاب التحقیقات فی المطالب العالیة زاد الله توفیق الطالبین و حفظ
ذلک الجناب عن عین الحاسدین بحق الائمة الطاهرین و الصلوة علیهم
اجمعین حرره احمد